اشکان نائینی

جمهوری دادپرور

ویرایش یکم

جمهوری دادپرور

نوشته اشکان نائینی

۱۳۹۵

Jomhourié Dadparvar

Autor: Naeini, Ashkan

ISBN 978-3-00-053980-0

Printed in Germany

جمهوری دادپرور

نویسنده: دکتر اشکان نائینی

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۵ ــ مونیخ، آلمان

شمار: ۳۰۰

شابک: ۰ــ۰۵۳۹۸۰ــ۰۰ــ۳ــ۹۷۸



تقدیم به خانواده گرامی‌ام

فهرست

بنام جان آفرین

پیشگفتار

هنگام نگارش این کتاب نزدیک به چهار دهه از انقلاب مردمی ۱۳۵۷ خورشیدی در ایران سپری شده است و نظام نوخاسته که خود را جمهوری اسلامی مینامد، پس از پرورش و تادیب یک نسل کامل بعد از انقلاب، چهره راستین فرهنگ خود را رونما کرده است.

هم‌اکنون چشم‌انداز ثمره‌های نظام، آشکارا گواهی بر دشواری‌های بنیادی این نظام و کاستی‌های رنج‌بخش و طاقت‌شکن آن میدهد. نظامی که با قول‌های '*استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی*' و ... پا به صحنه سیاسی گذاشت، امروزه به نماد یکی از آشفته‌ترین و سرافکنده‌ترین جامعه‌های شناخته شده بر فراخنای زمین مبدل شده است.

تباهی با ابعادی تصورناپذیر به همه امور مالی، سیاسی و قضایی کشور دامن زده است چنانکه رسم دست‌درازی و دورویی با فرهنگ مردم تلفیق پیدا کرده است و در گستره جامعه داد بر بیدادی دیگر سرآمد نیست. پخش ناعادلانه ثروت در کشور و شکاف مالی میان مردم نیز میزان شرم‌آوری پیدا کرده است.

هرج و مرج سیاسی و خودسری‌های بی‌حد و حصر، گریبانگیر نظامی شده است که مردم ایمان خود را به حقانیت آن پی در پی از دست داده‌اند و هر کس نامدار و بی‌نام که توانایی گریز و تاب مشاهده این وضعیت میهنش را ندارد، ناگزیر تن به آوارگی داده و دلبریده کام بخت خود را در دوری میجوید.

در تکاپوی کشف بهانه‌ی وضعیت کنونی و جویای چاره‌ای برای بهبودی جامعه فرا گرفتم که بیشتر انقلابیون ناخرسند به برآیند انقلاب، اشتباه واقعی خود را در ناآگاهی سیاسی‌شان و در برداشت نادرستشان از نظام کنونی ابراز میکنند. شگفت‌آور است که چه اندک کسانی در آستانه انقلاب آگاهی درستی از خواسته های حقیقی مردم و یا آشنایی با نظریات و ایدئولوژی جمهوری اسلامی داشته اند.

انگیزه ریزان نگارش این کتاب تکیه بر همین نکته سرنوشت‌ساز است، آگاهاندن جامعه از تعریف درست و ریشه‌ای از نظام جمهوری، تا بلکه در پیشگاه رخداد جمهوری دوم، مردم آگاه به حق و حقوقشان و هوشیار به وظیفه‌های شهروندی خود، آزموده باری دیگر دستخوش خطای تاریخی‌شان نگردند.

این کتاب، نخست جمهوری بی بند و قید را یگانه بر پایه آرمانهای انسانی تعریف کرده و با توکل کامل به توانایی‌های آدمی آن را در جامعه نهادینه میکند و پس از شناسایی دیدگاه‌ها و روش کارکرد نظام جمهوری، به موضع جمهوری و رهیافت‌های آن در موارد مهمی که تا حدی مسئله‌های روز جامعه ایران هستند، می‌پردازد.

غرض از بیان این مباحث گردآوری تمامی اصول بنیادی و بازنمود دیدگاه جمهوری به نکته‌های حساس و مطرح جامعه به زبانی ساده و شیوا برای فارسی زبانان است تا با واژه‌ها و تعریف‌های مدرن امروزی نزدیکتر آشنا شده و از دیدگاه سیاسی وسیعتری برخوردار شوند.

خواننده در حین مطالعه بی‌درنگ متوجه خواهد شد که در بیان حقیقت و موشکافی مطالب، دور از هر گونه هرزه‌درایی، هرگز مراعات کسی یا چیزی نکرده‌ام و منصفانه تنها پایبند به راستی بوده‌ام، چنانکه هر گونه خودسانسوری

و ملاحظات مفسد و محافظه‌کاری‌های رایج را چون چاپلوسی محض و آفت هر اندیشه پاک خوار میخوانم.

در پایان متمایل هستم به یاد خوانندگان بنشانم که توانایی تصمیم‌گیری از برکات ناب و شاخص آدمیزاد است و هیچ تصمیم سرنوشت‌سازی از پیش به نیک و بد تنظیم نشده است بلکه برآیند همه تصمیم‌ها تنها با کارکرد خودمان معین میشود.

اشکان نائینی
۱۳۹۵

۱ سراندیشه

بی‌تردید امروزه این حق هر انسانی بشمار میآید که قادر به احیای خواسته‌هایش به سبب بهروزی و احراز خوشبختی با تعریف و شناخت خود در میان یک انبوه فراهم آمده باشد.
بروز و وصف این حق باطنی و پذیرش آن برای همگی انسانها شاید مهین ثمره و دستاورد پایه‌ایی تجربیات و آزمونهای بشریت در درازای رویش ذهنیت او و فرگشت[۱] بینش او است.
دشواری‌های گوناگون در توصیف و چالشهای پیاپی در پذیرش این حق آدمی همگی نشانگر درخشان ارزش بنیادی و جایگاه ویژه آن در تشکیل و سازماندهی جامعه مدرن امروزی است. چنانکه در تاریخ آدمیزاد حق احراز خوشبختی همواره متعلق به قشر خاصی از جامعه و اندک اشخاص می‌بوده و حتی از میان آنان نیز کمترین قادر به تعریف خوشبختی به میل و پسند خودشان بوده‌اند.
نخستین پیامد پذیرش این حق دور از هر بند و شرطی و بطور یکسان برای همگان متعلق به هر فرهنگ و تمدنی و از هر قوم و بومی و متعهد به هر دین و کیشی و یا دارای هر مقام و رتبه‌ای، اذعان فسخ‌ناپذیری حیثیت آدم و آیه نمایان بزرگداشت هویت انسان میباشد که این حق برای هستی او کفایت میکند.

---

[۱] تکامل

براستی کرامندترین نشان منزلتی راکه این حق برای حیثیت آدمی مراعات میکند، میتوان در اعتماد بیکران آن به توانایی و سرشت نیک پندار انسانها مشاهده کرد.
چنانچه در این مورد مفهوم حرمت همه رهه در اعتماد و اتکا ارضاء میشود، اتکا به توانایی جوهری انسانها که در یک انبوه به نیکویی و خوشبختی خود هوشیار هستند و برازنده یافتن راه درست میباشند.
وانگهی تصدیق این حق یکسره هویدا میکند که دستیابی به خوشبختی در همین جهان مادی هم اکنون امکان‌پذیر است و انسان تمامی ابزار و دانش و فضل نیازمند را در دست خود دارد.
افزون بر آن، احترام به ماهیت آدمی هموندان[۲] جامعه و بویژه خواسته‌های آنان زمینه شکوفایی استعدادهای خفته و چاشنی برانگیختن خلاقیت نهفته آنان میشود که در نهایت تمامی جامعه از آن بهره خواهد برد.
بزرگداشت بدون استثنای خواسته‌ها و هویت آدمی خودارزشمندی سازنده‌ای در افراد می‌پروراند که بر بالین آن افراد جسارت به آزمایش و آغاز اعمال تازه می‌آورند، انجامی که موجب رونق خلاقیت و پرورش انگیزه‌های نو در جامعه است.
به این گونه، هموندی در چنین انبوهی و برپایی یک چنین جامعه‌ای ارزش مینویی و درونی به مراتب ارجمندتری تا پاسبانی دارایی و حراست جان آدمی کسب میکند و چه بسا اینچنین جامعه‌ای سازگارتر با سرشت آدمی خواهد بود.
دیگر عنایتی که با پذیرش این حق انسانی در پیوندی اجتناب ناپذیر قرار دارد، واگذاری تعیین سرنوشت انسانها به خودشان است تا بلکه آزادانه گذر و چونی زندگیشان را به خواست و اراده خویش اختیار کنند.

---

[۲] عضو

آزادی در گزینش سرنوشت، بدین چهره، دال بر نامعینی سرنوشت انسان است و دلالت بر اختیار او در سرنوشت خود مینماید که با اراده خویش خواسته‌هایش را برآورده میتواند بکند. امروزه انسان مدعی است که برآیند هیچ کنشی از پیش اختصاص نیافته است و سرنوشت هر کس در آینده تابع خواست او تنها به بهای اراده و کوشش پرداخته میشود.
آدمی بدیهی دارای خواسته‌های گوناگونی برخاسته از انگیزه‌های مختلف ولی همنوا با ذات و منش نهادین خویش هست که میتوانند گاه بس خصوصی و خودمانی و گاه حتی خودخواهانه و بخیل جلوه بنمایند.
از میان تمامی خواسته‌های انسان لیک آرزوی زندگی کامیاب و بختیار برای خویشتن و دستیابی به احساس خوشبختی دیرپا به یقین یکی از جدی‌ترین و بنیادی‌ترین خواسته‌های او بشمار می‌آید.
گرچه خوشبختی زمینی با دریافتی بی‌اندازه فردی، آرمانی بدون تعریف عمومی و همگانی است که از شخص تا شخص متفاوت لمس می‌شود ولی با وجود این تمایز، احساس خوشبختی حس مشترکی در ذات هر بشری است که بی‌نیاز به هیچ استعداد شخصی یا آمادگی ویژه‌ای میتواند در هر کس به طور طبیعی هنگام ارضاء خواسته‌ها و هدف‌های فردی او رخسار و برانگیخته بشود.
اینگونه خوشبختی مد نظر در واقع از ماهیت به مراتب فراتری برخوردار است تا رفع مشکلات فردی و روزمره انسانها با کسب رفاه مالی که بیشتر جنبه اقتصادی و مادی‌گرایانه دارد.
خاستگاه نهادین این گونه خوشبختی مختص به فرد، آزادی در انتخاب سبک زندگی مایل به نهاد انسانها و برآورده کردن خواسته‌ها و آرزوها میباشد که در آنان یک احساس خرسندگی و بسندگی واقعی بر می‌انگیزد.

شایان بیان است که خوشبختی تنها منحصر به احساسات شخصی نیست بلکه سرشت چند بعدی آدمی در کنار احساس خوشبختی فردی قادر به دریافت سانی احساس خوشبختی گروهی نیز است که در میان جمعی هنگام برآورده شدن هدفهای مطلوب و خوشایند گروه لمس میشود.

در میان یک گروه، انسان تواناست به عنوان یک اندام گروه همراه با دیگران به احساس خوشبختی دل یابد بدون آنکه او خود به خواسته‌هایش کامراب گشته باشد، بلکه تنها تعلق به گروهی که به پیروزی پیوسته است، میتواند سبب ارضا و خشنودی او شود.

این گونه احساس خوشبختی تنها در یک گروه پدیدار می‌شود و ریشه در جوهر اجتماعی انسان‌ها دارد که دارای توانایی هنایش[۳] بر احساسات همدیگر هستند. انسان‌ها افزون بر استعداد همدلی[٤] به همدیگر دارای ذوق و قابلیت پذیرش احساسات دیگران و یکدلی[٥] با افراد نزدیک از جنبه عاطفی نیز هستند که دستآویز بسودن[٦] خوشبختی گروهی است.

در نهایت، هم خوشبختی فردی و هم گروهی، هر چند از محرک و زهراب‌های مختلفی سرچشمه میگیرند ولی هر دو یک سان احساس خرسندی و شادمانی در آدمی بر می‌انگیزند که ارج تحقق بخشیدن را میشاید و ساماندهی مناسب جامعه شوند دسترسی به آن را میطلبد.

و به هر طریق، تحقق و دسترسی به این دو سان خوشبختی، چه فردی و چه گروهی، خواستار همه گونه آزادی‌های شخصی در گزینش، کردار و بیان اندیشه

---

[۳] تاثیر، اثر

[٤] sympathy

[٥] empathy

[٦] لمس کردن

برای یکایک هموندان آزاده‌خوی در پهنای جامعه است تا بلکه بر آرمان خوشبختی سیمای ایفا چیره شود.
ناگفته پیدا است، جامعه‌ای که آزادی‌های اساسی و انسانی اندامش را به حق نشناسد و آنان را از خواسته‌هایشان محروم کند، به مرور زمان از پشتیبانی مردمی که بود و نبودش را از آن است، بی‌نصیب خواهد شد و بیگمان سرانجام مغلوب و متلاشی خواهد گشت، همانگونه که تاریخ تمدن بشر سرشار از چنین رخدادهایی گواهی میدهد.
از سوی دیگر مراد تشکیل یک جامعه از انبوه در این میان، برقراری امنیت، رفاه و آسایش بیشتر و احیای نظم و ترتیب در امور، روابط و سوداگری میان هموندان میباشد که آشکارا سازگار و هم‌آهنگ با همه حقوق انفرادی آدمی و خودکامگی‌های یکایک اندام نیست.
به این ترتیب رابطه میان جامعه و اندامش دوسویه[۷] است و در قبال ادای آزادی ها و پذیرش حق و حقوق فردی، جامعه خواستار به اختیارات و موظف به وظیفه‌هایی و رعایت آیین‌هایی است.
تطبیق و سازش اختیارات و وظیفه‌های جامعه با حقوق و آزادی‌های هموندان تشکیل‌دهنده‌اش در *’نظام‘* سیاسی استوار بر آن جامعه تعریف شده است که رابطه میان مردم و عامل سازماندهی آن جامعه را تنظیم میکند.
نظام‌های متنوعی با نامهای گوناگون در گذر تاریخ بر مردم تمدن‌های مختلف در دور و نزدیک زمین زمامدار بوده‌اند. از میان تمامی نظام‌ها امروزه نظام ’جمهوری‘ به عنوان انسانی‌ترین نظام با کمترین تفریط در حقوق انسانی و پذیرش بیشترین مسئولیت و تعهد نسبت به ارزشهای انسانی برجسته است. زیرا

---

[۷] bilateral

در نظام جمهوری همواره رعایت دو اصل بالا، فسخ‌ناپذیری حیثیت آدمی و اختیار او در تعیین سرنوشت خود، برای همگی هموندانش ارجحیت آزگار دارد. این دو اصل نامبرده، نهاد اندیشه و انگیزه نظام جمهوری را بنیان میگذارند که پس از چند هزار سال پیشینه، سرشار از شکست‌ها، آزمون‌ها و پیشرفتی بی شبهه، ولی پیوسته وفادار به ارزشهای انسانی، آن را اینک به شایسته‌ترین گونه حکومت معتبر مبدل کرده است.
اگرچه در نظام جمهوری نیز کفالت برقراری رفاه و آسایش میان هموندان تا اندازه‌ای موجب تحدید آزادی‌های فردی و قید اختیارات اندام جامعه است، ولی هویت و ارزشهای انسانی همواره محورهای دیدگاه و پیرامون اندیشه جمهوری را سازمان میدهند.

از قضا همین فزونی و استیلا نظام جمهوری در تاریخچه بشریت موجب شده است که بسیاری از حاکمیت‌ها با سرشتن ایدئولوژی‌هایشان با جمهوری گونه های ناهمگون از آن پدید آورند که هرچند همگی خود را مدعی به اساس جمهوری میشناسند ولی تصور و تعریف‌های بسیار دور و غریب از انگیزه جمهوری گمان میبرند.
این نوشتار نظر دارد بدی‌تفاهم‌های یاد شده را با تعریف درست و مدرن از گزاره جمهوری بسترد و همچنین پس از بازنمود دقیق اصل نظام جمهوری ناب و نامشروط، برخاسته از آرمان و سراندیشه شناسانده ، مغایرت و برتری آن را به عنوان نظام نمونه بر نظام‌های دیگر و دیگر مشتقات جمهوری مناظره نماید.

۲ تعریف و پیدایش جمهوری

واژه رِپابْلیک[۸] که در زبان فارسی بر مجاز به لغت *'جمهوری'* برگردانده و در علوم سیاسی و اجتماعی بکار برده میشود، به روایت معتبر از اصطلاح لاتینی 'res republica' به معنی *'باب همگانی'* ریشه میگیرد که نخست در روزگار روم دیرین مرسوم شده است.
اهالی روم باستان پس از شورش بر پادشاه حاکم و خروش ناخرسندی‌شان از نظام شاهنشاهی اصل اساسی مفهوم جمهوری را که تا هم‌اکنون معمول میباشد بنیان نهادند. آنان با نفی و نقض ریاست موروثی، محدودیت‌های عمده‌ای برای اختیارات حاکمیت و مدت زمان فرمانداری در نظر گرفتند و به روایت خودشان حاکمیت را امری همگانی کردند.
به این ترتیب، از آغاز دوران حکومت رپابلیک در روم باستان تا پیش از امتداد آن به امپراطوری روم، فرمانروایی کشور برای مدت زمان محدود به یک سال آزگار به اختیار شخص‌های منتخب و برگزیده‌ای بنام کُنسول[۹] از سوی مجلس 'سِنا[۱۰]' واگذار میشد.

---

[۸] Republic

[۹] Consul

[۱۰] Senatus

از آنجایی که بیشتر نمایندههای مجلس سِنا، بنام سِناتورها، برگزینندگان کُنسول در جمهوری روم، از خویشاوندان معدودی خاندان اشرافی بودند که کمابیش به سادگی بدون نیاز به رای یکراست[11] مردم در سِنا عضویت می‌یافتند، شیوه گزینش در نظام روم باستانی را بنابراین از دیدگاه امروزی میباید نامشابه با مردمسالاری[12] و بیشتر همانند به یک گونه اشراف‌سالاری قلمداد کرد.

از دیدگاه تاریخی، به رای تاریخدان هِلِنی پولیبیوس[13] راز برکشی و برتری جمهوری روم در آمیختگی آن به سه سان حکومت مثبت ارسطویی نهفته است. ارسطو در کتاب خود، بنام سیاست[14]، نظام‌های سیاسی را در دو دسته، یک مثبت و سزاوار و دیگری منفی و مخرب بخش میکند.

او دسته سزاوار را نخست به پادشاهی یکتنی، اشراف سالاری چندتنی و دموکراسی همگانی قسمت‌بندی میکند. سپس در قبال هر کدام از نظامهای دسته سزاوار او نظامهای مخرب چون دیکتاتوری، اُلیگارش‌سالاری و اوباش‌سالاری را قرار میدهد.[15]

بر پایه این گروهبندی سیاسی، پولیبیوس جمهوری روم را مخلوطی از پادشاهی

---

[11] مستقیم

[12] democracy, دموکراسی

[13] Polybius

[14] کتاب سیاست ارسطو شامل هشت کتاب میباشد که بهترین گونه نظام درخور جامعه را میجوید. در این کتاب او قوانین زمانه‌اش را بررسی میکند و تز مهم خود را مطرح میکند (zoon politikon) که انسان به طور طبیعی موجودی اجتماعی است و خودآگاهانه خواهان و آزمند به تشکیل جامعه است.

[15] نام نظامهای همگانی مطابق به نامگذاری پولیبیوس میباشد که واژه دموکراسی را برای نظام همگانی مثبت و سزاوار انتخاب کرد و در برابر آن اصطلاح اوباش سالاری (Ochlocracy) را وارد کرد. ارسطو در بخش‌بندی خود نظام دموکراسی را که در آن همه کس چه فقیر و بینوا و چه ثروتمند و نخبه از حقوق برابر برخوردار باشند، نظامی منفی و ناروای همگانی میخواند.

در نقش کنسول، اشراف‌سالاری در نقش سنا و مردم‌سالاری نمایان در نقش کمیته‌ها و نهادهای مردمی شناسایی میکند.
اگر چه این قسمت‌بندی نظام جمهوری تمامی خصلت‌های جمهوری را در بر نمیگیرد و اصل‌های نوین و کارساز آن چون محدودیت زمانی سمت‌ها و چند برگماری مقام‌های اجرایی را به کل نادیده میگیرد، با وجود این، برداشت پولیبیوس از جمهوری بسیاری از فیلسوفان و سیاستمداران پس از او را مانند چیچِرو[۱۶] در روم باستانی و بسیاری دیگر را بخصوص در دوران رِنِسانس[۱۷] زیر تاثیر خود گذاشت.
این دیدگاه از بهر کسب پذیرش و اثبات قابلیت و سزاواری نظام جمهوری به اندازه‌ای رایج شد که بسیاری از بنیانگذاران جمهوری‌های مدرن امروزی مانند جیمز مَدیسون[۱۸]، زبانزد به پدر قانون اساسی ایالات متحده، از انگیزه پولیبیوس وام گرفته و نظامهای نوپا چون جمهوری آمریکا را نیز به دیده نظامی آمیخته می نگریستند.
برهان بسزای این تشبیهات دوراندر و تمثیل گسترده جمهوری با نظامهای مثبت و آهنجیده‌ی[۱۹] ارسطویی را، بیگمان باید در لزوم تاریخی این نظام نوپا به استدلال برتری، استواری و ترازمندی‌اش در قبال نظامهای مرسوم و رقیب در آن برهه از زمان کاوید. شاید این تشبیهات در آغاز از نو جمهوری یاوری بزرگ

---

[۱۶] Marcus Tullius Cicero

[۱۷] Renaissance، لفظی به معنی نوزایش است. خاستگاه این جنبش پراهمیت به سده چهارده میلادی در شمال ایتالیا برمیگردد که پس از سه سده تحول ارزشها و چرخش دیدگاه بشر به دوره مدرنیته و روشنگری پایان یافت.

[۱۸] James Madison

[۱۹] انتزاعی

برای توجیه و دریافت این نظام نوخاسته بوده است تا بلکه برپایی نظام جمهوری جامعه‌ی آن زمان را پسند بیآید.

ولی باید حقبینانه برون آمد که جمهوری نظامی نوآیین[۲۰] و خودوند[۲۱] است و از بابت تمامیتش آن را در هیچ ترکیبی از قالبهای نظام‌های فلسفی و آرمانی نمیتوان گنجانید.

پیدایش جمهوری از یک اندیشه فلسفی در پی نظامی آرمانی نشات نگرفته است بلکه برآمد مقابله مردمی ساده‌دل با استبداد و زمامداران خودسر و اشتیاق مردم به دادگری، وانگهی برآمد چیرگی نیکوییهای سرشت آدمیزاد بر بدی‌ها است.

به هر چهره همین شباهت‌های بنیادی نظام ابتدایی جمهوری روم دیرینه با تصور و برداشت‌های مدرن امروزی از یک حکومت عادلانه مردمی باعث شد، این واژه بویژه پس از انقلاب فرانسه بواسطه تاکید بر موروثی نبودن حاکمیت و مردمی بودن ریاست در نظام نوین، مغایر نظام شاهنشاهی سرنگون شده، دوباره رونق و رواج چشمگیری پیدا کند.

اگرچه انقلاب فرانسه و دیگر انقلاب‌های جمهوریخواه، روگرفته از آن نظام نوپا، به سادگی خود را دنباله‌روی نظام رپابلیک روم باستانی وانمود میکنند ولی میباید در این مورد یادآوری کرد که نظام جمهوری هیچ تاریخچه تمام اروپایی ندارد و تصور آنکه خاستگاه این نظام تنها اندک کشورهای غربی بوده‌اند و به همین سبب بیشتر به ساز و خوی فرهنگ اروپائیان سرشته میباشد، پنداری یکسره بی‌اساس و بی‌پایه است. برخلاف این تصور، جمهوری پدیده فرگشت بینش انسان است، یک گام منطقی و بایسته آدمیزاد در برپایی و بهبودی

---

[۲۰] original، بدیع

[۲۱] autonomous

سازماندهی جامعه میباشد. این گام به دلیل موقعیتهای اجتماعی و سیاسی مختلف هر کشور در برهه از زمانهای گوناگون در ناحیه‌های پراکنده برداشته شده است.

بروز انقلاب فرانسه فرایند سلسله‌ای پیشامدهای تاریخی و بحرانهای اقتصادی و واکنش جامعه‌ای تحول‌پذیر به سانی پادشاهی خودکامه بی‌عار در مقطع زمان استثنایی بود که روند خود را در برگه تاریخ جاوید گذاشت.

همزمان با آن، انقلاب آزادیبخش ایالات متحده آمریکا[۲۲] در مکان جغرافیایی دیگری با پیشینه‌ای همه رهه متفاوت نیز به پیدایش نظام جمهوری دیگری انجامید، اگرچه نظام پادشاهی در کشور ایتالیا[۲۳]، زادگاه ظهور رنسانس، تا قرن معاصر هنوز پابرجا ماند و تمامی تلاش‌ها برای پایداری جمهوری‌های دریایی[۲۴] در آنجا به ناکامی فرجامید.

این امر نیز شایان توجه است که به گواهی بیشتر منابع تاریخی کمابیش همزمان با دوران جمهوری روم باستانی در ایران باستان عصر اشکانیان نیز، مهرداد یکم

---

[۲۲] از دیدگاه تاریخی ایالات متحده آمریکا پس از کسب استقلال از امپراطوری انگلیس قانون اساسی نظام جمهوری خود را در سال ۱۷۸۷ میلادی دو سال پیش از انقلاب فرانسه تصویب کرد.

[۲۳] جمهوری ایتالیای امروزه در سال ۱۹۴۶ میلادی پس از رهاسازی اروپا از سلطه نازی‌های آلمان در پایان جنگ جهانی دوم تاسیس شده است. اگر چه هنگام اشغال بخشی از شمال ایتالیا زیر نفوذ انقلاب فرانسه و توسط نیروهای ناپلیون از سال ۱۷۹۷ تا ۱۸۰۵ میلادی یک جمهوری دست نشانده بر قرار شده بود.

[۲۴] از پایان قرون وسطا در شما ایتالیا برخی شهرهای کناره دریا به سانی خودمختاری دست یافتند و چندین جمهوری‌های اشرافی ناموری همچون جمهوری ونیز و جنوا برپا کردند که همگی در پایان سده هجدهم از لحاظ سیاسی فروپاشیدند و از نو به پادشاهی ایتالیا پیوستند.

شاه عهد پارت جداگانه و بدون آگاهی پیشین از رومیان[۲۵] یک مجلس مهستان ــ مه به معنای بزرگ، ستان به معنای جمع و انجمن و مهستان به معنای جمع بزرگان ــ متشکل از برجستگان، بزرگان و اشرافیان جامعه برپا ساخت که در اختیاراتش با مجلس سنا روم همتراز بود و حدود اختیارات شخص شاه و همه شاهزادگان و فرماندهان را با دقت و خرده‌نما مشخص می‌کرد. برای نمونه یکی از نخستین مصوبه‌های مهستان انتخاب پادشاه با لغو موروثی بودن پادشاهی و عزل نابهنگام شاه در موارد خیانت به کشور، بیماری و یا نالایقی بوده است.

رسوخ و اعتبار مجلس مهستان هرگز تنها جنبه تشریفاتی و صوری نداشته است بلکه این نهاد از چنان رخنه سیاسی برخوردار بود و تعهداتی برای شاه و نزدیکانش ایجاد میکرد که ژوستین[۲۶]، مورخ نامدار رومی، اختیارات بی‌اندازه این انجمن را دال بر ضعف و سرانجام فروپاشی دولت اشکانی می‌پنداشته است.

تمامی این اختیارات نامبرده و محدودیتها در قدرت شاه بسیار مشابه رپابلیک روم بودند و در اصل و نهاد با قید قدرت و مشروطیت زمامداری از بنیادهای جمهوری پیروی میکرده است.

از این روی نظام جمهوری رایج امروزه حاصل از درس‌گیری‌های بسیاری تمدن های گوناگون آدمیزاد می‌باشد که یکراست یا نایکراست در تعریف بنیاد نظام جمهوری موثر بوده‌اند. از این لحاظ جمهوری میراث آزمونهای بشریت در طرز اداره و روش زمامداری جامعه در جهان امروز است.

---

[۲۵] مهرداد یکم هیچگاه با رومیان در درازای پادشاهی‌اش برخورد نکرد و تنها با سلوکیان یونانی در شرق نبرد آورد.

[۲۶] Marcus Iunianus Iustinus (Justin)

در زبان فارسی کلمه جمهوری نه تنها برای نظام رپابلیک نامبرده بلکه بارها به عنوان جایگزینی برای جمهوری *دموکراسی* یا به بیانی دیگر جمهوری *مردمی* به کار برده میشود.

در واقع به دلیل نامتداول بودن یک اصطلاح جداگانه و مجزا برای کلمه رپابلیک فرنگی در زبان فارسی، واژه جمهوری برای ابراز این گونه‌ی بخصوص از رپابلیک که در آن قشر مردم حق گزینش را تصدی دارند هزینه میشود و در غیر این با پیوند نام دومی ناشی از یک ایدئولوژی همراه جمهوری، تبدلات و تحولات ویژه مد نظر به آن افزوده میشود.

لیک از آنجایی که مراد از نگارش این نوشتار شناخت شالوده نظام جمهوری و اصلاح باورهای عمومی از این واژه میباشد، برای ایجاد دقت و شفافیت بیشتر در توضیح مفهوم‌ها برای خواننده در ادامه نوشتار واژه جمهوری به معنای نظام رپابلیک سره و ناب از ایدئولوژی‌های مرقوم بکار برده میشود و اصطلاح جمهوری تنها با پیوست صفت *دادپرور* به منظور تشخیص حقانیت آن گران وانمود میشود.

۳ بنیاد جمهوری

جمهوری در اصل مجموعه‌ای از آیین‌های بنیادی به سبب سازماندهی مردم و ساماندهی جامعه است که بر طبق آن و در چارچوب کارکرد آن پیوند میان مردمان جامعه و حاکمان آن و همچنین مسئولیت‌ها و ماموریت‌های طرفین هماهنگ شده است.

آیین‌های جمهوری که یگانه از منش آدمی الهام میگیرند استوار بر احکام هیچ دین و وابسته به هیچ فرهنگ بخصوصی نمی‌باشند بلکه دستاورد آزمونهای چندین هزار ساله بشریت در راستای بهبودی اداره جامعه هستند که فراسوی مرزهای سیاسی و ایدئولوژی‌های موجود و فرهنگ‌های بومی ثبات دارند.

این آیین‌ها، برآمد تمامی چاره‌ها و تلاشهای جامعه برای جلوگیری از رفتارهای پیاپی خودخواهانه‌ی حاکمیت استبدادی و خودسری قدرتمندان را در برمیگیرند و واکنش مردم به برخوردهای نامنصفانه زمامداران را، همچون پایمال کردن حقوق پایه‌ای و ارزشهای انسانی آنان را، وانمود میکنند.

به این چهره، غایت اساسی جمهوری پیشاپیش پیدا و روشن است. آرمان بنیادی جمهوری پیشگیری از بروز فساد و هر گونه بدی‌استفاده از قدرت و مواجهه با زورگویی و بیدادگری حاکمیت است.

از دیدگاه نظام جمهوری عامل بنیادی روایی یافتن بیدادگری و رسم زورگویی

را میباید از خودسری و خودرایی حاکمیت، نبود تعهد آن به خواسته‌های مردم و از گریز او از قانون مقرر کاوید.
همانا نگاهی به تاریخ بشریت دلالت این دیدگاه را رونما میکند، چنانکه در حکومتهای استبدادی و خودسر همچون پادشاهی، شخص حاکم به منظور توجیه شایستگی مدیریت و لیاقت فرمانروایی‌اش و نمایش صحت حقانیت حاکمیتش، افزون بر استمداد به زور و نهیب نیروهای به فرمانش، به گزینش مردمی که او خونی و نژادی فرومایه‌تر از خود میشمارد خرسند نمیشود بلکه همواره مرهون نمادی فراتر از جاه آدمی بابت تحکیم مشروعیت زمامداری‌اش است.
در این مواقع به مراتب نظام به پروردگار به منت نیرو الهی و قدرت بالادست و فراطبیعی‌اش متوسل میشود تا نهال هر گونه تردید و شک در حقانیت خود را از بن بخشکاند و به این نحو انتصاب حاکمیت استبدادی خود را با وابستن حاکمیت شرعی با دین و مذهب جایز بکند.
ناگفته آشکار است که حاکم چنین نظامی که مقام خود را بدهی رای و انتخاب مردم بشمار نمی‌آورد هیچ احساس مسئولیتی نسبت به جامعه بر خود وارد نمیداند.
او نه تنها خود را خدمتکار جامعه نمی‌داند، بلکه بر وارون آن به واسطه مشروعیت الهی‌اش انتظار گردن نهادن، اطاعت کورکورانه و بندگی و عبودیت زبان‌بسته از مردمان جامعه دارد.
افزون بر این، زمامداری یک حاکم والای قانون بدون تردید پرورشگاه هر گونه فساد اخلاقی و مالی نیز است چنانکه هیچ دادگاه انسانی در این دنیا نمیتواند او را به رفتار و کردارش متهم بکند، همانا این آزاددستی بی‌اندازه به تدریج موجب

پیدایش فساد و پخش آن در جامعه است.
به همین سبب جمهوری برای دسترسی به هدفهای نامبرده و پیشگیری‌های لازم بر پایه دیدگاه خود اصول و *بنیادهای* کارسازی برای افسار نهادن بر قدرت حاکمیت ارایه میدهد.
از این حیث آشنایی با دیدگاه جمهوری به جامعه در توجیه انگیزه بنیادهایش بسیار سودمند است. در این میان پایبندی جمهوری به سراندیشه فسخ‌ناپذیری حیثیت انسانی مردم یک جامعه بسیار نقش آفرین است.
فسخ‌ناپذیری حیثیت مردم دال بر جداناپذیری هموندان از یکدیگر است که از دیدگاه جمهوری این امر مطابق با یکسان بودن و همترازی سراسر جامعه در روبروی حاکمیت است و یا به بیانی دیگر نظام جمهوری تمامی مردم جامعه را خواهان حقوق همانند مینگرد.
این به این معنا نیست که انسانها به راستین از توان و استعدادهای برابر برخوردار هستند، بر خلاف آن نامساوی بودن ظاهری انسانها با همدیگر امری روشن و آشکار است و از قضا همین گوناگونی انسانها زیبایی یک جامعه را به بار می آورد، وانگهی نایکنواختی هموندان در نهان بر بنیاد نظام جمهوری درمی باید[۲۷].
مراد جمهوری یگانه نهادسازی یک برابری فرضی است با تعهد به این دیدگاه که از نظر حقوقی و یا هر زمینه دیگری که نظام را موظف و مامور به مبادرت مینماید، همگی هموندان جامعه یکنواخت و برابرند.
از زاویه این دیدگاه جمهوری، نخستین بنیاد ویژه و اساسی جمهوری که در همگانی و مردمی بودن ــ باب همگانی ــ امر حاکمیت است، پدیدار میشود.
جمهوری باور دارد که هر حکومت حاکم بر جامعه میباید تک و تنها پاسخگو

---

[۲۷] ضروری بودن، واجب بودن

به نیازها و خواسته‌های مردم خود باشد و انگیزه برپاسازی حکومت برآورده کردن خواسته‌های مردم و عهد عدالت در جامعه است.

از آنجایی که مردم به خواسته‌های خود بهتر از هر کسی خویشاوندند و بیشتر از هر کس دیگری آزمند به برآورده کردن آن، جمهوری یکسره مشروعیت حکومت را از جهان مینو[۲۸] بدست مردم جامعه میسپارد و تمامی مردم را سرپرست شکلدهی به حاکمیت میکند.

این گام بزرگ ولی بسیار عاقلانه و خردمندانه خالی از پیآمدهای سنگین نیست آنچنانکه اعتبار و پشتوانه تمامی نظام‌های استبدادی و انحصاری را به چالش میکشاند و سهم‌بندی نقش‌های مرسوم و رایج در چنین جامعه‌هایی را بنیادی واژگون میکند.

شماری انتقادات و خرده‌گیری‌ها به این بنیاد نظام جمهوری شده است، گاه به سبب بدی‌تفاهم گاه از خودداری در پذیرش آن، که شایان روشنگری و بازنمود ژرفتری هستند.

برخی جامعه را شایسته مشروعیت حاکمیت نمی‌پذیرد و جمهوری را حتی به نادرستی و به اشتباه ضد الهی خطاب میکنند.

به صحت میتوان اقرار کرد که در جمهوری پروردگار از تکلیف شرعی رهانده است، به گونه‌ای که جمهوری حتی خدا را خدای همگان و به منوالی مردمی می نماید که هرگز دال بر تضاد جمهوری با دین نیست.

پیام تمامی دینهای آسمانی و بااعتبار، پیامی اخلاقی و روحی است و گویای راه راستین و شناخت درست از حقانیت پروردگار برای انسان‌های گمشده و گمراه می‌باشد که از زبان و در کردار پیامبران تابش یافته است.

---

[۲۸] عالم لاهوت

پروردگار در تمامی پیام‌ها و کلام یکتایش نیت به برپایی حکومت و رغبتی به پدیدآوری نظام ویژه‌ای نشان نداده است و تنها خواست آن پخش و جذب گوش شنوا بر حقانیت خود بوده است.
آن حتی همواره در کلامش بر مساوی بودن تمامی انسان‌ها پافشاری میکند و برابری و برادری را پیوسته به همگی انسانها می‌آموزد.
از این حیث، ایزد برابری، ایزد عدالت، هرگز کسی را مقدم و برتر از دیگران در پهنای این گیتی نمی‌پذیرد و براستی هیچ سند معتبر از آن نه نامبرده شده و نه در دسترس است که به صراحت مشروعیت حکمرانی کسانی یا گروهی را در این جهان گواهی دهد و یا به آنان حق تقدم در اداره جامعه بخشیده باشد.
در نهان این مشروعیت آسمانی نظام‌های استبدادی یک بدی‌استفاده غیر اخلاقی و زیرکانه از مقام والای پروردگار و احساسات و اعتقادات دینی مردم میباشد که بسیار وقیح و ناروا است و وهن منزلت و پیشگاه پاک پروردگار است.
به سادگی میتوان تصور کرد که فرجام این چنین تبانی با باورهای دینی مردم و تداول دین سیاسی و جبهه‌دار زمامداران از یک سوی پیدایش نفرت و گریز گسیخته مردم از دین است و از سوی دیگر آسیب برگشت‌ناپذیر به نهاد دین که با از دست دادن انصاف عادلانه‌اش به سهو کشانده میشود.
لیک جمهوری با جهانی کردن مشروعیت حاکمیت، حکومتهای استبدادی را سخت و قاطعانه از اینگونه دسیسه و فریب‌های خیره‌سرانه بازمیدارد و حرمت دین و پاکی آفریدگار را به این شیوه پاس.
از این رو، بستن بهتان ضد مذهبی بر نظام جمهوری سراسر بی‌پایه و نارواست چه بساکه دین در جامعه‌های جمهوری‌سالار از جایگاه بسیار ارزنده‌ای برخوردار است، چون راهنمایی اخلاقی و روحی اندام جامعه در شناخت درست از

نادرست و گزینش ارزشهای حقیقی.
دیگر ایراد وارد شده به همگانی بودن حاکمیت در جمهوری، شک و گمان در شایستگی و آمادگی ذهنی مردم جامعه برای حاکمیت و زمامداری است که پرسشی به مورد و بجا است.
از دیدگاه آنان حرفه زمامداری نیازمند به یک چیرگی و خبرگی خاصی و دانش سیاسی و اجتماعی برآمده‌ای است که توده جامعه درمانده از آن دارای صلاحیت انتخاب و درخور تصمیمگیری درست و صحیح نیست.
از قضا همین بی‌اعتمادی و بدگمانی نسبت به سطح آگاهی و شایستگی مردم جامعه در جمهوری روم باستان بهانه محدودیت گزینش انتخاب‌کنندگان تنها به قشر اشرافی جامعه افکند.
لیک جمهوری امروزه با این چالش برخوردی بسیار واقع بینانه‌تری دارد.
از دیدگاه جمهوری انسان موجودی ناکامل و لغزش‌پذیر است که ناتوان به فراگیری درونمایه پوشیده حقانیت، در تصمیمگیری‌اش کیب‌پذیر است.
به این نسبت نظامی که بنیادش بر گزینش افراد خطاپذیر استوار است، به طور طبیعی خود از خطا و اشتباه تهی نیست و ضامن و پایندان هیچ کم و کاست یا گمراهی در تصمیمگیری و گزینشش از پیش نمیتواند باشد.
اگر چه نبود چنین ضمانت در نظام جمهوری آن را در نگاه نخست سست و بی ثبات جلوه میدهد ولی در واقع کدام نظام زمامداری مقرر بر زمین تا هم اکنون دچار هیچ اشتباه نگشته است.
نظام جمهوری با یک نگاه منطقی و واقع‌بینانه به این امر طبیعی، مصلحت جامعه را نه تنها در پیشگیری خطا که در نهان نامیسر و امکان‌ناپذیر است بلکه بیشتر در پیگیری خطا و محدودیت آسیب آن ارزنده میداند. و تیزبینانه همین

نکته تباین جمهوری با نظام‌های دیگر را نمایان میکند.
چنانچه نظام جمهوری از پیش به کمبودهای خود در تصمیمگیری مطلع و آگاه است و با تنظیم و کارگذاری آیین‌های لازم مجال را پیوسته بر اصلاح خطاهای سابق و پیشین گشاده میگذارد، روند آزمون و خطا در تصمیمگیری را بخشی از ساختار نظام خود تجسم میکند.
از دیدگاه جمهوری یک انسان کامل، نخبه و دور از هر خطاای که پاسخگوی تمامی پرسشها و زبردست همه چالشهای جامعه باشد و شایان زمامداری تک رای، معدوم است.
یک جامعه به نگاه جمهوری از انبوهی انسانهای ناقص و نارسا شکل گرفته است، هرچند هر کدام با نقص‌های گوناگون و متمایز از هم.
جمهوری صلاحیت بنیاد خود را بر این اصل برپا میکند که یک جامعه به عنوان یک انبوه، هر چند با ساختاری از انسان‌های عیبدار و ناکامل، میتواند در مجموع و همگان همانند یک شخص فرضی کامل عملکرد گزیند.
درستی اصل بالا، بنام اصل *فرآموز*[۲۹] *انبوه*، بر اساس قاعده پیوست سازنده و مثبت اندام‌ها به یک جامعه بی‌عیب و خطاناپذیر است.
بر طبق این اساس ملاک کمالیابی یک جامعه تنوع توانایی‌ها و گوناگونی استعدادهای یکایک افراد جامعه است و نه بودن اندک افرادی پاک از گناه با توان بی اندازه و استعدادی همه جانبه.
اصل فرآموز انبوه استنباط میکند که اگر به سبب هر مورد مطرح در یک انبوه، اندامی صاحب نظر درست و بیدار پیدا شود، پیش‌زمینه بسنده[۳۰] بر کمال‌یابی

---

[۲۹] آموزش کامل و دستیابی به تکامل
[۳۰] کافی

و شناخت درست آفریده شده است و مجموعه توانایی‌های اندام جامعه ضعف ها و سستی‌های منفرد یکایک اندام را خواهد پوشاند.
به همین واسطه نظام جمهوری متکی به این اصل برای رعایت پیش‌زمینه نامبرده، تهیدست به یک تنوع فکری فراخ و آزادی بی مرز در اندیشه، همراه با پرورش تمامی استعدادهای گوناگون اندام جامعه است.
با استناد به اصل فرآموز انبوه و به شرط تضمین آزادی‌های نیازمند، نظام جمهوری شایستگی مردم را در تنظیم و اداره خودوندانه[۳۱] جامعه به ثبوت میرساند.
ناگفته هویدا است که این توانایی نهادی جمهوری در برخوردی خودوندانه به چالشهای نو یکی از ارزنده‌ترین و کارسازترین ویژگیهای آن محسوب میشود.
به این گونه نشان داده شد که واگذاری مشروعیت به مردم جامعه در جمهوری گامی بسیار هوشمندانه و سنجیده است که از سویی مایه استیلا استبدادگر و رسوخ اقتدار خودسرانه‌اش را درهم میشکند، اگرچه از سوی دیگر خود پابند به استقرار آیینهای بنیادی برای تنظیم و آراستگی وظایف جامعه و حکومت است.

دیگر بنیاد نهادی نظام جمهوری در باب آشکارا بودن امر حاکمیت میباشد. آشکاری کارکرد حاکمیت دو فزونی عمده برای نظام در بردارد.
نمایان کردن عملکرد حاکمیت بر همه مردم نخست نظام را از تدریج فساد بازمیدارد چنانکه جامعه خود با افشاگری و رسوایی هر گونه فساد و خطا از طریق رسانه‌هایی که به اطلاعات و خبرها دسترسی دارند، زمامداران را ناگزیر به جلوگیری از گسترش آلودگی و رویارویی با بی‌عدالتی میکند و به اصلاح

[۳۱] autonomous

لغزش‌های تصمیماتش و بازسازی خطاهای مرتکب شده‌اش وا میدارد.
افزون بر آن، آشکاری امور حاکمیت مردم را همواره آگاه و بیدار به وضعیت کنونی نظام نگه میدارد تا بلکه هنگام تصمیمگیری از فیض آن بهرهمند شوند و رای خود را بر شالوده معلومات و دانش درست اختیار نمایند.
از این حیث نه تنها آزادی در دسترسی به اطلاعات درست و کنونی بلکه استحکام دانش مردمان جامعه امری حیاتی برای نظام جمهوری ایفا میکند، چنانکه پیشتر بیان شد، مشروعیت نظام جمهوری منوط به هوشیاری همین مردم است.
گرچه جمهوری مدرن پیرو آیینهای بنیادی خود توانا به جبران اشتباهات و خطاهای مرتکب شده در جامعه است ولی تصحیح هر اشتباه ملزوم به پاره زمانی، در واقع تباه شده است که چندی از آن می‌تواند به کندی در پیشرفت و روند نوآوری جامعه سرانجام پذیرد.
برای نمونه در کشوری همانند هندوستان با نظام جمهوری سربلند و قدرتمندی و برخوردار از پشتیبانی بسیار گسترده مردمی میتوان مشاهده کرد که از بهر کمبود و محدودیت دسترسی مردم به اطلاعات نقشباز و سطح دانش عمومی نابسنده مرور اشتباهات نظام به جمهوری گران آمده و موجب کندی ترقی و رشد اقتصادی کشور و ناهنجاری اجتماعی جامعه شده است.
بنابراین آشکارا کردن از بابت معنای فراختر آن، یعنی آموزش اطلاعات و پرورش دانش در جامعه‌ی جمهوری پذیرفته، با پیگیری پیشین خطاها برشدن کارکرد و پیشرفت جهشوار جامعه را تضمین میکند.

دیگر بنیاد پایه‌ای جمهوری قانونمداری و تعهد این نظام به قانون در نقش

نمایانگر خواسته‌های مردم و تکیه‌گاه حق و حقوق انسانی آنان است که در گستره جامعه منش عدالت‌ورزی را به نما میکشد.

از دیدگاه جمهوری درونمایه قانونمداری پایبندی و پذیرش اقتدار و صلاحیت قانون و اقرار به برتری و فزونی حکم قانون بر تمامی پیمانهای اجتماعی یا عادتهای متداول در جامعه است.

قانونی که به سراسر مناسبات سیاسی و اجتماعی جامعه و نهادهای آن رسیدگی مینماید، با ایجاد موازنه میان آزادی و نیازهای فردی و عمومی هموندان، آشفتگی و هرج و مرج را از جامعه میزداید.[۳۲]

در چنین نظام قانونمداری، قانون سرپناه حقوق هموندان از هرگونه دخالت سرسرانه به امور شخصی هموندان جلوگیری کرده و آزردن مردم را ناروا و غیرمجاز میسازد.

آنچه در این خصوص بیش از همه مهم و ارزنده می‌نماید، خاستگاه انسانی تمامی قانونهای بااعتبار در جمهوری است که یگانه به رویدادهای زمانه و موضع های هستومند[۳۳] در جهان مادی میپردازند.

تکلیف اندام جامعه در چنین نظامی که خود را همه رهه موظف به اجرای

---

[۳۲] یکی از نخستین سندهای باقیمانده از قانوننامه مدون، قانون حمورابی ششمین شاه نخستین سلسله شاهان بابلی از سال ۱۷۹۲ـ۱۷۵۰ پ.م. است که بر روی ستونچه‌ای سنگی به خط میخی نوشته شده است. این قانوننامه در سال ۱۹۰۱ میلادی در شوش، ایران از زیر خاک بیرون آورده شد. متن این قانوننامه شامل یک مقدمه و ۲۸۵ ماده در مورد حقوق جزایی، تجاری و مدنی است. در بخشی از مقدمه حمورابی در باب هدف تنسیق قانوننامه مینویسد: «عدالت در زمین چیره شود و فساد از میان برود و چنان باشد که نیرومند نتواند به ناتوان ستم کند و این قانون همچون خورشید بر بالای سر سیاه سران مردم برآید و زمین را روشن سازد...».

[۳۳] وجود، موجودیت

قانونهای خاکزاد[34] با ریشه‌ای انسانی میشمارد با افراد پیرو شرع سراسر ناهمسان است.
برخلاف قانون، حکم شرع هر کسی را در آخرت به تنهایی پاسخگوی کردارش در روبروی پروردگار می‌انگارد و در قبال پیروی از آیینهای شرعی وعده‌ی سعادت مینوی در جهان آسمانی و اخروی به پیروانش میدهد.
بدیهی است، در یک چنین شرایطی اندام جامعه‌ی متعهد به سنت شرع قانونگریزی و سرپیچی از هر قانون خاکزادی را بر خود مجاز میدانند چنانکه قانون را تصرفی در اختیارات خویش به ادای حکم شرع و مانع فراهم‌آوری پاداش و ثواب مد نظرشان برداشت میکنند.
لیک جمهوری بنیاد نظام را بر مدار قانونهای خاکزادی می‌نهد و با پذیرش جایگاه و ارج انحلال‌ناپذیر قانون به عنوان والاترین داور و تنها آیین برگزیده در گیتی نه تنها تمامی اندام را بدون استثنا مسئول کردارشان در این جهان هستی میکند، بلکه آنان را مشغول به وضع قانون و سهیم در طرح‌بندی آیین‌های ارزشمند به سرنوشت خودشان مینماید.
ناگفته نماند که هر قانونی در جمهوری بخویش همانند تمامی آیینهای دیگر این نظام تحولپذیر هست و جامعه همواره در کاوش بهبودی قانون، هر آن گاه به تایید رای رسید، جمهوری وفاداری و پیروی از آن را درمیخواهد.
هر هموند جامعه‌ای هوادار قانونمداری با تصرف قانون در اختیاراتش به جهت ساماندهی پیوندها و جلوگیری از هرج و مرج دمساز است و از هر گونه نگاه بیگانه‌ای به نفوذ قانون در اختیارات شخصی خود برسته است.
در این میان نکته بسیار حساسی که به یاد باید نشاند، برداشت بس فراختر

---

[34] دنیوی

جمهوری از قانونهای برآمده از هنجارسازی تمامی اصول و قاعده‌های سامان دهنده و هماهنگ کننده پیوندهای میان اندام یک جامعه است.
هر نظامی حتی استبدادی دارای قانون‌هایی برای رواسازی حکم زور و تجویز بیدادگری رای خود بر جامعه است که بابت قانونمداری تمامی هموندان جامعه را به پیروی از آن به منفعت خود فرامیخواند.
بنابراین قانونمداری کورکورانه در هر نظامی بی مفهوم و خطرناک است، به خصوص اگر آن نظام متعهد به حقوق انسانی و آزادیهای شخصی نباشد و تنها مراد از تکیه بر قانونمداری حفظ استبداد نظام خود در جامعه باشد.
چنین استنباط و اندریافتی از قانونمداری نه تنها ناروا و بیخردانه است بلکه هیچ سازش و همخوییی[۳۵] با بنیاد جمهوری ندارد.
در جمهوری تنها قانونی فراخور فرمانبرداری و شایان اعتنای قانونمداری رقم زده میشود که بازنمای اراده مردم و مطابق با خواسته‌های همگانی جامعه و همخوان با حقوق انسانی و آزادیهای فردی هموندان، بدون هیچ استثنا یا تفاوتی مشمول تمامی اندام جامعه باشد.
از این رو اگر چه جمهوری نیاز به فرمانبرداری از قانون و وفاداری به قانون درمیخواهد ولی همنوا با این امر باید یادآور شد که عصیان و سرپیچی از قانونهای منافی سرشت انسانی و بنیادهای انسانی جمهوری روا دارد.
امروزه نظام‌ها مجموعه‌ای از آیینهای بنیادی‌شان را به وضع قانون اساسی، دستاویز آزمون حقانیت و همدیسی[۳۶] قانونهای خود قرار میدهند.
نصب قانون اساسی سرشار از ارزشهای انسانی و اصول بنیادی که جمهوری به

---

[۳۵] congeniality
[۳۶] conformance

آنان باورمند است و خود را مکلف به اجرای آنان تلقی میکند، بی‌تردید با ترسیم مدار مرکزی قانونگرایی، قیاس تمامی قانونهای جامعه را آسان میکند.

به این ترتیب بنیادهای پایه‌ای نظام جمهوری شناسایی شدند. بر اساس این بنیادها جمهوری آیین‌هایی برای هر دو طرفین، مردم و حاکمیت تعیین میکند تا در چارچوب پایای آن زمامداریی عادلانه، پایدار و اصلاح‌پذیر برای اداره جامعه مطابق با آرمانهای انسانی برقرار شود.

۴ آیینهای ساختار جمهوری

جمهوری ریشه‌ای حکومت را از مردم و برای مردم بنیان میگذارد و همه مردم جامعه را نه تنها به هر نحوی سهیم در تمامی اختیارات زمامداری بلکه آنان را همچنین موظف به سرپرستی انجام آیین‌های خود میخواند.
از این رو در یک نظام جمهوری نمیتوان تمایزی حقوقی میان زمامداران امور جامعه و مردم مشاهده نمود. همه زمامداران و دست‌اندرکاران حاکمیت در چارچوب ساختار نظام از یک خصلت همگانی و مردمی برخوردار میباشند.
در جمهوری، حاکمیت یگانه پدیده‌ی اراده مردم است که برآمده از خواست درونی آنان به ساماندهی جامعه، اختیارشان را در تعیین سرنوشت‌شان بازتاب میکند.
بنابراین از این دیدگاه به سختی میتوان در نظام جمهوری از یک پیمان اجتماعی[۳۷] میان مردم و حاکمیتی که جمهوری آنرا گسسته از مردم بدون هیچ ماهیت و چیستی میپندارد، سخن ورزید.
کمترین لازمه هر پیمانی، چه فرضی یا حقیقی، همچون پیمان اجتماعی جهت

---

[۳۷] «... هر یک از ما شخص خود و تمام توانایی خود را تحت فرمان اراده‌ی عمومی به مشارکت میگذاریم و هر عضو شرکت را بعنوان جزء جدائی‌ناپذیر کل در مجمع خود میپذیریم. »، *کتاب اول قرارداد اجتماعی، فصل ششم، ژان ژاک روسو*

ساماندهی جامعه، هستی متکی بر خود و مجزای هر دو سوی پیمان میباشد که جمهوری از دیدگاه خود بر نهاد حاکمیت به هیچ وجه قایل نیست.
بلکه برخلاف اصل یک پیمان اجتماعی، حاکمیت و مردم را میباید در جمهوری یکتا[۳۸] تصور بست که با یکدیگر و یکباره در هر برهه‌ای از زمان عهده‌ی سازماندهی و سامانبخشی جامعه را به‌گردن دارند، در این میان برخی کارآ[۳۹] در سمت‌های معین در حاکمیت، دیگران پذیرآ[۴۰] در نقش گزیننده و قضاوتگر.
در یک چنین جامعه‌ی جمهوری پذیرفته‌ای هر تن سیاسی به شمار میآید و فراتر از آن، همه تن در حاکمیت شریک و همدست نگریسته میشوند.
به دور از اغراق گفتنی است که واداری همه هموندان به پذیرش جدی سهم خود در حاکمیت منوط به اراده آنان، گر محکم‌تر، حاکمیتی نیرومندتر، یکی از گرانبارترین هزینه‌های جمهوری بر دوش اندام جامعه میباشد.
به هر ترتیب، با آراستن و درج آیینهای نظام، بنیادهای نامبرده‌ی برخاسته از سراندیشه آدمگرایانه جمهوری واقعیت مییابند و نقش و جایگاه هر اندام خودمختار در نظام با بازنمود بایدها و نبایدها نهاده میشود.
توفیق جمهوری به میزان پذیرفتاری و پایبندی به این آیینهای بنیادی بستگی دارد که نظام تمامی هموندان را به وفاداری و رعایت‌شان فرامیخواند. هر هموند جامعه در جمهوری همواره به صلاحیت و دامنه کاربرد این آیینها در سازماندهی جامعه، گاه به کام و سود او گاه به ناکامی و زیان شخصیش، هوشیار است و تضمین حق و حقوق خود را سپاسگزار پیروی و ایستادگی بر این آیین‌ها رقم میزند.

---

[۳۸] واحد
[۳۹] active
[۴۰] passive

اگر چه این سفارش جایز است که تمامی آیین‌های فراهم شده ، برآمد سال‌ها آزمون در پی بهبودی چگونگی زمامداری و بهترین وجه سازش با ارزشهای انسانی و سراندیشه جمهوری، خودشان نیز پیوسته در روال دگرش[۴۱] هستند. پس شگفت‌آور نیست که همه آیینهای مورد نظر در دنباله سخن به‌کام بازتاب بهین گونه تحقق عملی به بنیادهای جمهوری و بیشترین بهره‌برداری تجربی از انگیزه جمهوری، دگرگونی‌های فراوانی را در گذر زمان تاکنون برخود پذیرفته اند.

امروزه بر نظام جمهوری روشن است که هیچ یک از این آیین‌ها نمیتواند بدون همکاری مردم و پذیرش مسئولیت‌هایشان به عنوان اندام سیاسی از کارایی اثربخشی در جامعه بهره‌ور بشود و واگذاری عهده‌داری این هزینه سنگین زمامداری بر دوش همه‌ی هموندان به میزان سمت و تواناییشان در جامعه بایسته استواری جمهوری است.

به این روند هر یک از آیینهای جمهوری برای هموندان بر حسب نقش‌شان در جامعه چه در مقام مجری و صاحب زمامداری و یا هنگام ناظری و گزینش در جایگاه توده مردم، همراه با مسئولیت و وظیفه‌های ویژه خود میباشد که به دنباله بازنمود هر آیین به آن یادآوری میشود.

نخستین آیین جمهوری، آزادی نمایندگی میباشد. این آیین به این معنا است که کسب هر مقام و سمت زمامداری بر همه اندام جامعه گشوده است و هیچ شرطی حتی تخصصی بر هموندی بزرگسال به مرام ممنوعیت و جلوگیری از دسترسی قانونی او به تمامی مقام‌های موجود در حاکمیت مجاز نیست.

---

[۴۱] transformation

در راستای همگانی کردن امر حاکمیت، نظام جمهوری هر هموند جامعه را شایان مقام حاکمیت و زمامداری میپذیرد چنانچه گزینش او متمایل با رای و اراده مردم باشد.
هیچ قشری از جامعه محروم و عاجز از دسترسی به مقام‌های سرنوشتبخش و یا سمت‌های اجرایی در جامعه جمهوریگرا نیست، بلکه صلاحیت هر کس تنها با برگزیده شدن در یک بازپرسی عادلانه و همگانی از اراده جامعه به او بخشیده میشود.
در نظام جمهوری تنها ملاک گزینش و منصوب شدن به مقامی شایستگی و کفایت اندام به ایفای مسئولیت‌های آویخته به آن سمت است گرچه اختیار چگونگی انتخاب و سنجش نامزدان بر مردم افتاده است.
امروزه در بسیاری از اینگونه انتخابات، جمهوری تکیه به رای بیشین مردم میزند که در این نوشتار نیز به عنوان مردمی‌ترین و عادلانه‌ترین روش ارزیابی شایستگی نامزدان سمت‌ها در جمهوری پذیرفته میشود.
اگر چه درخور اخطار است که نظام جمهوری خود شیوه انتخابی ویژه‌ای را ارایه نمیدهد بلکه انتخاب بهترین شیوه گزینش را نیز به اختیار مردم خودشان میسپارد.
آیین آزادی نمایندگی تنها استدعا دارد انتخاب زمامداران سراسر همگانی و مطاوع عدالت و متابع برابری حقوق اندام جامعه انجام بپذیرد.
رایگیری همگانی و سراسری از قضا یکایک شرط‌های این آیین را به نیکی بسنده است و همچون دستاویزی در مردمی کردن گزینش و ایفای آیین آزادی نمایندگی کاربرد عملی بسزایی ارایه میدهد که تا مرز میسر برابری، همحقی و عدالت را بر تمامی هموندان جامعه در کنش انتخاب پاس میدارد.

در یکچنین رایگیریی همه هموندان بزرگسال جامعه همتراز و هموار میمانند و هیچ سمت، ثروت و یا کارنامه فردی نمیتواند به حق رای آنان بیفزاید و یا از حق ذاتی آنان بکاهد.
هر کس با وجود ناهمسانی‌های طبیعی‌اش با دیگران از جمله در سطح آموزش، میزان مال و ثروت، اعتقادات دینی و یا استعدادهای ذهنی و بدنی، در جمهوری به عنوان یک اندام جامعه از آن یک رای در انتخاب شخص مورد نظرش برای هر سمت زمامداری است که نه قابل واگذاری به شخص دیگری و نه قابل سلب و نفی از اوست.
این آیین، همانگونه که گفته شد، بر دو سوی طرفین، مردم انتخاب کننده و زمامداران برگزیده، مسئولیت‌ها و ضمانت‌هایی به همراه میآورد.
از مردم برگزیننده انتظار میرود گزینش خود را هوشمندانه و خودرای اختیار کنند. خودرایی مردم در این بافتار به آن معناست که هر کس بر حسب توان و فراخی آگاهی خویشتن از میان سراسر تقاضاهای باب انتخاب، قضاوت خود را بر رای و هوش خود از بهر بیشترین بهره برای خود و جامعه‌اش به جا آورد.
زمامدار برگزیده، از نگاه جمهوری مامور خدمت به جامعه، گماشته نظام و نماینده اراده مردم بشمار میآید که به ارج مسئولیت به گردن نهاده‌اش بیدار میباید.
نماینده مردم در جمهوری هوشیار به خاستگاه مردمی قدرت در اختیارش است که در چارچوب پایای نظام با به کار بستن سمت خود به بهترین شیوه ممکن خدمت به جامعه میتوزد[۴۲] و خدمت‌رسانی به مردم را رویکرد کوشش خود قرار میدهد.

---

[۴۲] گزاردن، ادا کردن

آیین دوم جمهوری، قید دوران زمامداری است.

چنانچه در نظام جمهوری هر مقام و سمتی که دارای توان اجرایی، حقوقی و یا تصمیم‌گیرنده در سرنوشت دیگران و اوضاع کشور است میباید یکراست و یا با واسطه از مردم برای اندک زمانی معین و تمدیدناپذیر برگزیده شده باشد.

در نظام جمهوری هیچ مقامی که از توان اختیار در آزادی و هنایش در سرنوشت دیگران برخوردار است، تا پایان زیست نماینده و نامتناهی به کسی واگذار نمیشود بلکه بر مدت گماشتن تمامی سمت‌ها از پیش قید زمان معینی در نظر گرفته شده است.

چه بسا بر حسب اندازه اختیار، قدرت و نفوذ سمت‌ها در حاکمیت، نظام جمهوری هر سمتی را که از تمرکز قدرت و رخنه بیشتری در جامعه برخوردار باشد، به مدت زمان کوتاه‌تری به برگزیده‌ای میسپارد.

انگیزه این آیین برقراری شرایط مناسب برای اصل فرآموز انبوه نظام به شیوه آزمون و خطا است.

قید دوران زمامداری و فرمانروایی نمایندگان مردم، حاکمیت را وا میدارد برآمد و کارایی خود را پیوسته به کرسی ارزیابی بنشاند و روند رای خود را پیوسته در تلاطم بیشتری دلالت کند و به این گونه چالاکی نظام را در واکنش به خطاها و گزینش‌های ناپسندش افزایش بدهد.

دستاورد دیگر این آیین با راه دادن افراد بیشتر در مبادرت قدرت، گسترش آزمون زمامداری و پرورش افراد شاخص و باتجربه به امور دولتمداری در جامعه است که با فزونی شمار صاحب‌نظران گستره گزینه‌های ارایه شده به مردم را فراختر میکند.

وظیفه‌ای که این آیین برای مردم در بردارد، تن دادن به مقام و سمت زمامداری است که هموندان برجسته و شایسته از مصلحت و منفعت شخصیشان گذشت نموده و در صورت انتخاب کمر خدمت به جامعه با رغبت ببندند و مسئولیت توزش[۴۳] سمت را بپذیرند.

چنانچه نظام جمهوری رفاه و آسایش مقرر در جامعه را مدیون همکاری مردم در اداره جامعه و کارکرد داوطلبانه هموندان توانا در پذیرش وظیفه سنگین نمایندگی اراده مردم است.

تهی از هرگونه اقرار، مسئولیت به کار بستن سهم خود در اداره زمامداری کارآترین و کارسازترین نقشی است که نظام جمهوری به عهده مردم میسپارد.

از سوی دیگر این آیین به همه زمامداران هشدار میدهد که سمت نمایندگی و قدرت‌ورزی‌شان ناماندنی و گذران است و آنان نیز خود پابند و مسئول به اجرا قانون و حفظ حقوق انسانی اندام جامعه و پاسخگوی کارکرد و کردارشان در دوران زمامداری‌شان به جامعه هستند.

آیین نامبرده با زمامداران عهد میبندد پس از پایان خدمتشان هر گونه تخلف و رفتار خلاف میزانهای قانون را پیگیری حقوقی بکند و به آنان فرصت دهد در دادگاه عمومی خود را از اتهام‌های وارد شده پاک سازند.

بنابراین پیروی و سر به فرمان‌آوری از قانون بر تمامی جامعه، چه مردم، چه زمامداران، واجب است.

این آیین از جامعه درمیخواهد به قانونی که برخاسته از خواست نیک مردم است، از خود بدون حضور ناظم یا پیشوایی پابند باشد و در صورت ناهمخوانی با خواسته‌ها و ناسازگاری با ارزشها همت نخست خود را بر راه قانونی بهسازی

---

[۴۳] ادا

آن مقصور گرداند.

آیین سوم پخش و پراکندگی قدرت در نظام جمهوری است. این آیین قدرت در نظام را تا مرزی که به کارآیی مقام آسیبی نرسند در تنش می‌هشتد[44] تا بر شانه‌ی سمت‌ها و نمایندگان گوناگون پخش شود.
به بیانی دیگر این آیین جامعه را وا میدارد اختیار مردم در تعیین سرنوشتشان را تا مرز میسر نزدیک به اراده مردم بگمارد تا کمترین دست‌اندازی و تصاحب در حق اختیار اندام رخ دهد.
در این راستا میتوان میان پخش عمودی و پراکندگی افقی قدرت تمایز قایل شد.
مراد از پخش عمودی و یا سراسری قدرت نظام، بخشیدن قدرت اداره حاکمیت به قوه و توانهای جداگانه از هم ولی هموار و دیده‌بان همدیگر است تا از هر گونه تمرکز قدرت نظام و گرایش به بدی‌استفاده و خودسری زور در جامعه پیشگیری شود.
در بیشتر نظامهای جمهوری امروزه تقسیم سه‌گانه حاکمیت به توانهای مجریه اجرایی، مقننه قانونگذار و قضاییه دادرسان ثمربخش بجا آورده میشود.
این سه توان کلاسیک در اختیارات خودمختار و در توانایی همتراز با ساختاری به گونه فزاینده سراسر قدرت نظام را در برمیگیرند که افزون بر وظیفه‌های منحصر به خودشان مسئولیت بازرسی کارکرد همدیگر را نیز به عهده دارند.
بنا بر همین نمایندگان هر توان میباید تا مرز میسر مستقل و بدون واسطه دیگر توانها انتخاب شده و کنش‌ور باشند.

---

[44] قرار دادن، گذاشتن

امروزه افزون بر این توانهای سه‌گانه کلاسیک میباید یک توان چهارمی در جمهوری نهادینه کرد که توانایی و نقش رسانه‌ها، آموزش و پرورش را در جامعه بها میدهد.
هر چند از آغاز جمهوریخواهان به نیاز و ارزش سیاسی رسانه و آموزش گسترده‌ی ارزشهای بنیادی نظام آگاه بودند ولی به سبب هنایش سست آن بر سیاست در کوتاه مدت، با وجود تمامی قدرشناسی‌ها لزوم آموزش و پرورش همواره خرد گرفته میشد.
لیک آسیبهای این بی‌اعتنایی به نهادینه‌سازی رسانه و آموزش در جامعه به کالبد توان "*فرهنگ‌گذار*" هنایش دراز مدت خود را امروزه رخشان بر نظامهای جمهوری نمایان کرده است.
بی‌تفاوتی نسبت به رایگیری‌ها، گسترش سیاست پوپولیستیک[۴۵] و مردم فریب با انتخاب سیاستمداران منفعت‌طلب، نبود و ناممکنی بحث و مبادله‌های ژرف سیاسی، سستی رسانه‌ها و نبود مقاومت آنها در برابر بهرهبرداری سیاسی نظام و دولت از آنان، همگی عوامل کمبود یک توان فرهنگ‌گذار خودمختار و همتراز با دیگر توانهای نظام را در جمهوری‌های کلاسیک نشان میگذارند که بر اهمیت پذیرش توان چهارمی از رسانه و آموزش در نظام جمهوری بها میپردازند.
احیای توان فرهنگ‌گذار حامی استقلال و بانی توانبخشی به آوای درونی اندام جامعه است که با کسب رایی مستقل و نقدگرانه چون راهبندی در برابر ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه و پیشواگرا ایستادگی میکند و به این گونه همانند دیگر توان‌ها در پایداری و استواری جمهوری نقش‌آفرین میشود.

---
[۴۵] populistic

نکته بسیار مهمی که در این زمینه مستلزم شفاف‌سازی است، وستی[٤٦] فرهنگ در جمهوری میباشد. بسیاری از نظامهای ایدئولوژیگرا نیز با سازماندهی و دستبرد در آموزش و ارشاد مردم در تلاش تلقین ایدئولوژی خود به جامعه و به خصوص جوانان جامعه بوده‌اند.[٤٧] لیک اینگونه فرهنگسازی تلقینی مقصود این آیین نیست بلکه مراد کنانیدن به اندیشه مستقل و پرورش دیدگاهی انتقادی و ژرفنگر به همه رای‌ها و از جمله خود نظام جمهوری، به بیانی دیگر رواج خودگروی است.

به اینگونه بر اساس این آیین تمامی مسئولیت‌ها و ماموریت‌های نظام میان این چهار توان نامبرده در سراسر جامعه پخش میباید بشود.

این آیین در کنار پخشبندی نامبرده قدرت سراسری همچنین درمیخواهد، هر توان جداگانه به طرز موضعی نیز در جامعه به چندین آشکوب[٤٨] هرم مانند با مسئولیتی فزاینده رده‌بندی شود.

برای نمونه پرداختن پراکندگی به توان اجرایی ایجاب میکند مسئولیت اداره سراسر کشور نه تنها به عهده دولت مرکزی بلکه به موضع‌های نزولی استان و شهرستان، هر یک با اختیارات محدود به مرز خود، سازماندهی شود و تمامی امور منحصر به شهر به شهرداران و مربوط به استان تنها به استاندارانی که هموندان آن شهر یا استان برگزیده‌اند واگذار شوند.

در جمهوری دولت مرکزی که والاترین بخش و در راس هرم پراکندگی توان اجرایی است، یگانه مسئول امور مربوط به کل مردم کشور و تمامی مرز کشور و

---

[٤٦] interpretation

[٤٧] برای نمونه سازمان پیش‌آهنگان (Pioneer organization) در نظامهای کمونیستی و یا سازمان جوانان هیتلر (Hitlerjungend) در نظام نازی آلمان را میتوان نامبرد.

[٤٨] طبقه، مرتبه

فراسوی سازمانهای موضعی است.
انگیزه اینگونه پراکندن قدرت در جامعه در این گنجیده است که همه تصمیمات تنها از کسان درآویخته با بازدهی آنان گرفته شوند تا از مداخله نابجا و تصرف ناموجه دیگران در سرنوشت اندام جامعه پیشگیری بشود.
چنانچه پراکندگی افقی و موضعی قدرت دربردارنده چهار توان در نظام و همدست کردن اندام بیشتری در باب حاکمیت، امر سیاستگذاری را نزدیکتر به اراده مردم جامعه میآورد و خویشی ستبری میان اختیار مردم در تعیین سرنوشتشان و حاکمیت استوار میکند.
مسئولیت و چشمداشتی که این آیین نظام بر هموندان روا میدارد، اراده به همکاری و کندوکاو همدستی میان توانها و آشکوبهای آنان است.
پخش قدرت بر شانه‌ی شماری توانهای خودمختار نیاز به همکاری میان آنان و کانونهای نظام را بر جامعه بار میکند و از نمایندگان نظام درخواست میکند سازش‌جویانه به فکر راه‌گشایی مشکلات جامعه باشند، چنانچه هرگونه سرکشی از سازش و کوتاهی در همکاری با نهادهای دیگر، جامعه را در پیشرفت بازمیدارد.
از دیدگاه جمهوری درست‌ترین و کارسازترین گزینشی که هموندان انتخاب میتوانند بکنند، بهین گزینش انجام‌پذیر است و نه آرمانی‌ترین انتخاب.

آیین چهارم استقلال فرهنگ در جمهوری است.
در این خصوص برداشت این آیین از فرهنگ، افزون بر تربیت و فرهیختگی اندام و طرز رفتار و برخورد میان آنان، دامنه گسترده‌تری چون هنر اندیشیدن و چگونه اندیشه آفرینی در جامعه را فرا میگیرد، همانگونه که ثمره اندیشه‌های

پذیرفته شده و باورهای مردمی هر جامعه‌ای بدون ابهام فرهنگ آن جامعه را سیما میبخشند.
بر طبق این آیین به هر اندیشه و باوری در جامعه آزادی شکوفایی و گسترش بدون بار سنجش و رها از بند ارزشیابی سپرده میشود.
به ارزش فرودین[۴۹] این آزادی برای حیات نظام میتوان بهتر پی برد اگر ساختار ره‌گشایی و چاره‌جویی خاص جمهوری برآمده از ناآشنایی بخویش آن با واگشاد[۵۰] راستین به یاد آورده شود.
گذر از این راه پرتلاطم با بیناب[۵۱] گسترده‌ای از نادانسته‌های نهانی تحول‌پذیری اندیشه و فرهنگ را در هر جامعه‌ای به چالش میخواند، چالشی که با آن جمهوری با بخشش استقلال و آزادی کامل به فرهنگ و فزونی اندیشه‌های نو در جولانگاه‌های سیاسی، اخلاقی و هنری روبرو میشود.
بنابراین نیازمندی جامعه جمهوریگرا به تحول‌پذیری، آزادی در راست پنداشتن ارزشها و آزادی در پرورش اندیشه‌های نو را بر نظام بایسته میکند.
پیشزمینه این استقلال فرهنگ مراعات دگراندیشی و بزرگداشت رای دگرسان در جامعه است که هموندان نظام را به بردباری باورها و رای دیگران روا میدارد.
چنانچه یکایک رای‌ها در یک جامعه جمهوریگرا در پدیده هم ارز و در وجود هم سود تلقی میشوند.
به هر چهره، زمینه فراخور تداول و پرورش اندیشه‌های نو برای تحول‌های لازم بر جامعه به تنهایی با رواداری رای و باورهای گوناگون در جمهوری فراهم میشود.

---

[۴۹] fundamental
[۵۰] solution
[۵۱] طیف

پس استقلال فرهنگ در جمهوری از یک سوی ایجاب میکند هموندان روی به رواداری نسبت به دیگر رای و باور برافرازند و از سوی دیگر از نمایندگان مردم در حاکمیت طلب مینماید بر جامعه فضایی اندیشه آفرین با گسیل آزادی‌های نیازمند بگشایند.

بیگمان یکی از آزادی‌های نیازمند برای گشایش چنین فضایی که با برداشت گسترده این آیین از فرهنگ در هم تنیده است، آزادی چرخش و نشر آگاهی و دانش در پیرامون جامعه بدون بازداری یا مداخله حاکمیت و بیرون از رخنه و نظارت نظام است.

اگر چه بهره‌بری عادلانه و استفاده درست از این آزادی مسئولیت سنگینی به گردن هموندان جامعه می‌نهد، ولی با تضمین گردش بیمانع و آزادانه آگاهی شرایط لازم برای ترقی دانش در جامعه پیدا میشوند که به سهم خود اندیشه آفرینی را در جمهوری پرتو میتابند.

پس به این گونه چهار آیین جمهوری که چارچوب ساختار نظام جمهوری را بنیان میگذارند، بازنمود شدند.

در این میان میزان سپهری از اختیارات که هر نظامی بر پهنه چهار آیین نامبرده در جامعه میگشاید برآیند و کارآیی آن جمهوری را نمایان میکند.

با این همه شایان بازگویی است که آیین‌های نامبرده بخویش پیوسته دستخوش تحولات هستند و همه‌ی آنها واپسین موضع شناخته شده جمهوری را تا این گاه به سبب برپایی یک نظام مردمی مدرن و امروزی نشان میگذارند.

۵ مایه حقانیت جمهوری

یافتن آنچه آدمی را انسان وانمود میکند دشوار است چرا که آدمی از گفت و شنید و برقراری رابطه دوسویی با دیگر موجودات درمانده است و هیچگاه به دیدگاه موجودات دیگر به خود پی نمیتواند ببرد.

تنها تعریف انسان روئیده از ذهن خود او است که یکایک تفاوت‌های ظاهری میان او و دیگر موجودات همزیست در طبیعت را برمیشمارد. آیا حیوانات همانند آدمی از دهش احساسات تمتع میبرند را نمیتوان به یقین باور داشت ولی میتوان قاطعانه هستو شد[۵۲] که عامل ناهمسانی و بنمایه پیشدستی انسان و برتری رخشان او در طبیعت از بهر توان خرد و خردورزی او است.

آن روزی که انسان از انگیزه و تفکر خود به ساخت نخستین آلات نویافته سرآمد و برای خود ابزاری فراهم کرد که در طبیعت متداول در اختیارش نبود، آن روز آغاز تمدن را نشان میگذارد.

انسانی که تا آن روز در نزاری[۵۳] و نقاهت ناخوش با سرنوشتش در ترس و بیم از هر دد و درنده وحشی بسر میبرد، ناگهان به توان و فایده فراسو طبیعی خرد خود آگاه شد.

---

[۵۲] اقرار کرد

[۵۳] ضعف

از آن روز تا هم اکنون او گام به گام جهانش را با خرد خود تحول میدهد و طبیعت را به مهار تمدن و همزیستی خود در میآورد، تمدنی که امروزه حاصل پیشرفتهای علمی و صنعتی انسان، همگی برخاسته از خردورزی او است.
یگانه ابزار او در این تکامل تا اینک خرد بوده است. خرد به آدمی توان گیرایی رویدادها در گردامون زیستش میبخشد و مسبب درک پیوندها و دریافت وابستگی رویدادهای گوناگون با همدیگر است.
خرد در گستره گنجایش خود با تجزیه و تحلیل چرایی رویدادها تباین میان علت و اثر آن بنام معلول را فروزان از هم میگشاید، به‌گونه‌ای که رابطه‌های میان رخدادها را در قاعده‌های ساده و کاربردی به شناسا مینشاند و برآمدهای حاصل را چون آزمون در حافظه انسانها بایگانی میکند.
به این چهره، خرد آدمی میتواند رابطه‌های بسغده[٥٤] و آشنا را بازشناسد و به چالاکی بر رویدادهای همگونه بکار گیرد و با بهره‌گیری از آزمونهای خود پیامدهای نو را در آینده پیشبینی کرده و زمینه بروز خلاقیت را در انسانها فراهم سازد.
هر چند خرد انسان موجب سربلندی او تاکنون بوده است و پیشرفتهای حاصل از خردورزی او در دانش و تکنولوژی امروزه نماد هر جامعه مدرن هستند، لیک این توان آدمی همانند دیگر استعدادهای او لغزش‌پذیر است.
خرد آدمی بیگانه از خطا نیست و در جستن راستی و پیوند میان رویدادها کیب پذیر[٥٥] است. چنانچه برای بازنمود پیوند میان شمار متناهی از رویدادها میتوان بیکران قاعده استخراج کرد، گزینش کدام قاعده در نهان خودسرانه است و هر

---

[٥٤] آماده، مهیا
[٥٥] انحراف پذیر

پیشامد نو چالشی نوبار در ارزیابی همه پیامدهای پیشین برای خرد محسوب میشود.
افزون بر آن هیچ تضمینی برای تغییرناپذیری قاعده‌های بدست آمده در گذر زمان وجود ندارد چنانکه پرسش آیا نتیجه‌ی رویدادها در دیرین و آینده با امروز هموار هستند پاسخ ناپذیر است و بیرون از هر اثبات منطقی.
امروزه انسان به مرز توانایی منطق خود آگاه است که هر حقیقتی اثبات منطقی نمی‌پذیرد و یا از دیدگاهی دیگر منطق کامل عاجز در اثبات تمامیت خود است.
براستی در فراخنای تاریخ آدمی تاکنون در هیچ برش زمانی نشانه‌ای از وجود عقل کل و خرد کامل نمیتوان یافت.
چه اگر چنین برگزیده‌ای تنها یکبار در پهنه گیتی پدیدار میشد دیگر پرسشی بی پاسخ بر جای نمی‌ماند و بیگمان جهان از زحمت درد و رنج و دشواری‌های امروزه خلاص میبود.
پس چگونه این خرد ناقص و نارسای آدمی تا به امروز توانسته است دشواری های پیچیده انسان را چاره بر اندازد و از گمراهی و نابودی بشریت پیشگیری کند.
به یقین یک نیروی گرداننده دیگری در کنار خرد میباید جست که سرگذشت آدمی را از بیراهی‌ها و خطاهای خرد به پناه میگیرد. آن نیروی همتا و رویاروی خرد که آدمی در نهایت از آن منفعت میبرد، *هوشمندی* او به هستی خویش است. هوشمندی انسان یک اراده نهانی در کرانه خردمندی و منطق اوست که دوراندیش او را هوشیار به فرجام سرنوشتش و پیامد کردارش میکند و برآمدهای خرد و منطق او را بر پله ترازو به سنجش ارجش مینشاند.
این نیروی هوشمند به آسیب کردارها و ناگواری انجامها، همواره بر خرد انسانها

تاکنون دست یافته است و بشر را از کژروی‌های دشامدآمیز[۵۶] در رهگذر پیشرفت تمدن از روی منطق بی‌آمیغ[۵۷] و یا شهوت بیمر[۵۸] باز داشته است.

نظام جمهوری روی بدین حقیقت آورده است و پایه حقانیت خود را بر بن هوشمندی آدمیزاد نهاده است، تا مرزی که جمهوری هوشمندی مردم را بایسته برپایی نظام خود معرفی میکند و در تاکید اهمیت هوشمندی افراد جامعه در توفیق نظام جمهوری روزنه‌ای بر گمان تهی نمی‌گذارد گر شکی در سهو و نادرستی استقرار جمهوری در جامعه‌ای برهنه از هوشمندی وارد شود.

برداشت جمهوری از آدمیزاد چون موجودی صاحب منطق است که خودآگاه به خواسته‌ها و کردار خود، در تصمیم‌گیری‌هایش هوشمندانه به فرجام خود رفتار میکند و نه از روی احساسات و هوا و هوس نفس.

بر پایه همین برداشت، جمهوری مایه حقانیت نظام را در هوشمندی یکایک اندام جامعه در تعیین سرنوشت مشترکشان میجوید و بر پایه همین انگیزه جمهوری سراسر مسئولیت حکمرانی و قانونگذاری را به عهده همگی اندام جامعه و شهروندان میسپارد.

به همین سبب، در نظام جمهوری که رهانیده از بند هر گونه آیین دیرین و پیشینه ای خود را مطیع و مدیون هیچگونه شرع نامشهود از اندیشه آدمی نمیداند، مایه مشروعیت، بنام شرع، معنای خود را از دست میدهد و گزاره مشروعیت تهی

[۵۶] غیر منتظره‌ای

[۵۷] خالص، ناب

[۵۸] بی حد و اندازه

از معنی دیگر مراد مورد نظر را ایفا نمی‌کند.[59]
به سخنی دیگر، نظام خودمختار و سازگار به خویش جمهوری با برانداختن مبنای شرع و جایگزینی آن با قانون و آیینهای برآمده از خواسته‌ها و ارزشهای انسانی قابلیت بکاربری و کفایت گزاره مشروعیت را فسخ میکند، چنانچه بکارگیری واژه مشروعیت برای آن یکسره ناروا است.
در چنین جامعه‌ای که بدون استناد به نیروی برتری بر سرنوشت خود مختار است، تنها مفهوم حقانیت و *سزامندی* نظام از آن معنی خاصی میباشد.
حقانیت نظام تاکید بر حق بودن و یا از دیدگاه حقوقی 'برابر با قانون' بودن نظام در بدست‌گیری مسئولیت حاکمیت میکند که در برابر آن پیروی و پشتیبانی مردم را بایسته‌ی نظام.[60]

---

[59] »حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومتهای موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد. ... حکومت اسلامی نه استبدادی است نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است .فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است. در این که نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیم‌ها به قانونگذاری می‌پردازند در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت... «، ***کتاب ولایت فقیه؛ آیت الله خمینی، فصل طرز حکومت اسلامی***

[60] گزاره legitimacy (lat. legitimes) در زبان انگلیسی به لفظ معنای 'برابر با قانون' میدهد که امروزه به مفهوم مساوی با حقانیت و سزامندی بکار برده میشود.

هر چند قانونی بودن حقانیت نظام در معنای لفظی‌اش هیچ گواهی بر قبولی آن از سوی هموندان جامعه نمیدهد و در ضمن، نهاد و صلاحیت قانونی که نمایانگر حقانیت نظام باشد، خود ناشناخته و مجهول است و در نهان هر نظامی خود قانونگذار و مقننه قانون بخشایشگر حقانیتش است، پس در عمل میتواند نظامی به اجبار بر اساس قانونهای برقرار در جامعه از حقانیت حاکمیت برخوردار باشد بدون آنکه مطلوب و مورد پذیرش بیشترین هموندان جامعه به دلیل‌های گوناگون باشد.

بدیهی است که حاکمیت ناکام از مقبولیت مردم شایان سرشت آدمی نیست و از آن نمیتوان پیوس[٦١] بهره‌مندی و کامیابی برد.

خوشبختانه یک چنین همستیزه‌گری[٦٢] و ناسازگری از این حیث میان حقانیت نظام و مقبولیت جامعه در نظام جمهوری امکانپذیر نیست زیرا در جمهوری به ازای شناسا[٦٣] هر دو گزاره از یک رسته محسوب میشوند که در سزامندی نظام انس یافته‌اند.

حق حکومت در جمهوری از آن مردم است و تنها خواست و پسند مردم در آن تقدم دارد، چنانکه جمهوری بر پایه آرمانهای بنیادی‌اش سزامندی حاکمیتش و صلاحیت دیوان سالاری‌اش را از پذیرش و مقبولیت نظام به شیوه انتخاب بیشترین مردم میستاند. این مردم در جامعه‌ی روی به جمهوری آورده هستند که تنها با رای هوشمندانه خود گواهی به سزامندی و حقانیت حکومت میدهند.

یکی از تنگ‌بینی‌های گسترده که گهگاه موجب سرگردانی در این باب است و بیناب پر از انتقادها به همراه خود آورده است، برداشت نادرست و سهو از

---

[٦١] انتظار

[٦٢] تناقض

[٦٣] Per definition

ارزش و معنای رای بیشین[٦٤] در جمهوری است که از یکسو رای بیشین به نگره ای[٦٥] را نادرست بر حق میگمارند و کیبپذیری آن نگره را دلیلی بر نبود حقانیت پایدار در نظام جمهوری میشمارند و از سوی دیگر حق کمترین را پیخسته[٦٦] رقم میزنند چنانکه گسیل رای بیشین را تصرفی در حقوق آنان تلقی کرده و از این رو به گمانشان در جمهوری حقوق و آزادی از کمترین برگرفته است.

اشتباه بنیادی این برداشت هنگام مرور دیدگاه جمهوری به رای بیشین رخشان هویدا میشود. جمهوری بر خلاف آن برداشتها، هیچگاه دیدگاه بیشین را نمایانگر حق و ملاک حقانیت خود نشناسانده است، بلکه تنها با توکل به رای و انتخاب بیشین اولویت و حق تقدم در اجرا را به نگره صاحب بیشین در باب مشکلات مطرح در جامعه از میان گوناگون نگره‌های پیشنهاد شده میسپارد.

دارای حق تقدم بودن هرگز نشانگر بر حق بودن رای رسته‌ی برنده در انتخابات جمهوری نیست. بر حق بودن از دیدگاه جمهوری از آن هیچ کس، گروهی و یا رسته‌ای نیست بلکه یک جستار سیاسی است که نیاز به آشکارسازی و پی‌برد دارد. درستی و حقانیت دیدگاه‌ها را هرگز نمیتوان پیشتر به بصیرت پیشبینی کرد بلکه تنها پس از اجرا و تحقق نگره و آزمون تمامی هنایش‌های جانبی آن میتوان در بها افکند.

رای بیشین در نهان تنها گواهی میدهد که نگرش خاصی بر اساس بینش و دانش اندام جامعه در مقطع زمان بخصوصی درستتر و کارسازتر از دیگر نگرش‌ها به هوش مشترک جامعه رسیده است و بر اساس همان گزینش جامعه وکالت اجرا و توفیق آن را به مجریان آن در حاکمیت وعده کرده است.

---

[٦٤] اکثریت

[٦٥] نظریه

[٦٦] پایمال

گزینش نگره‌ای هیچ مایه بر حقانیت آن نگره نیست، چنانکه دیگر نگره‌های دارای رای کمتر بطور اساسی خطا و ناحق نمی‌باشند و چه بسا همانان در برش زمانی دیگری میتوانند سازگارتر با اراده و خواسته جامعه تلقی شوند و از بیشترین رای برخوردار شوند.

همچنین برخلاف آن برداشتهای وریب[۶۷]، کمترین نیز در زمان حاکمیت بیشین از حقوق و وظیفه ویژه‌ی خود برخوردار هستند که هرگز کمتر از حقوق بیشین نیست، چراکه در جمهوری همه از حقوق برابر بهره‌ور هستند.
در نظام جمهوری جامعه به بیشترین و کمترین و یا برندگان و بازندگان بخش نشده است. چه رای بیشین، چه کمترین‌ها، همه در حاکمیت نقش دارند و مسئولیت خاص خود را به عهده دارند. رای بیشین در جمهوری بس ایجاب میکند، برداشت و اندیشه‌هایش را نخست در جامعه به اجرا و عمل بگذارد.
در این جولانگاه سیاسی، کمترین هرگز مغلوب و بازنده محسوب نمیگردد بلکه با وظیفه‌ی گران وارسی و سنجش کاربرد حاکمیت برخوردار از رای بیشین، برخ مهم از اداره نظام را سازمان میبخشد. از این حیث کمترین مامور است نگاره حاکم را پیوسته به چالش بکشاند و در رویه نخستین نشان ناکفایتی و یا کمبود بازدهی از حاکم اجرای نگره خود را در پسین فرصت انتخابات درخواست بکند.

همان گونه که پیش از این نیز چندین بار به این نکته اشاره شده است، اقرار به ناآشنایی پیشین به حقیقت و حقانیت نگره‌ها، پاره‌ای بنیادی از سرشت نظام

[۶۷] اشتباه، منحرف

جمهوری است که تنها رهیابی و روش رسیدن به حق را نشان میگذارد، راهی که تنها با اراده آدمیان و سازوار با گوهر و سرشت انسانها میتوان درنوردید.
و به صراحت گرانمایه‌ترین منش جمهوری را در همین همخوی بودن آن با گوهر انسان باید یافت که هیچگاه ارزش و جایگاه انسان را نادیده نمی‌گیرد و یکسره آگاه و واقف به توانایی انسانها از خواست‌های ناسازگار و ناباب با طبع و سرشت انسانی اندام جامعه میپرهیزد.
جمهوری باور دارد سزامندی هر نظام پایدار نیازمند به همکاری تک‌تک هموندان جامعه و پشتیبانی مردمی است که تنها داوخواهانه و آزادانه میتواند توفیق بیابد.
غرض ایجاد نظام را جمهوری در پرورش موجودی مینویی و رسیدن به انسانی کامل نمیداند، زیرا براستی هیچ برداشت فراگیر و آهیخته‌ای[۶۸] از انسان کامل بدون مراجعه به تعریف‌های نامشهود و بغرنج سگالیده[۶۹] از اندیشه آدمی میسر نیست. در نهان انگیزه تمامیت انسان آرمانی گنگ و ناروشن است و دستیابی به چنین پایه از انسانیت به هیچگونه درخور غایت نظامی نمیتواند باشد.
وظیفهٔ یک نظام آزادمنش هرگز تحول مردم جامعه از فراز با برنهادن[۷۰] دیدگاه بخصوصی از انسان کامل که انتقال آن به عموم مردم نشدنی و پذیرش آن آمیخته به گمان است، نمیتواند باشد بلکه خدمت آن در ایجاد فضایی باز و اندیشه‌پرور برای همگی انسانها با حفظ آزادی‌ها و حرمت انسانی آنان و برقراری رفاه همگانی خلاصه است تا اندام جامعه خودآگاه فرگشت خویش را به روند طبیعی پی بنمایند.

---

[۶۸] abstract
[۶۹] تصور شده
[۷۰] تحمیل کردن

در این پی‌رفت[71] جمهوری یکسره تکیه به توانایی آدمیزاد میزند که در یک انبوه هوشمندانه برای زیست و سرنوشت خود احساس مسئولیت میکند. تنها مایه حقانیت و سزامندی نظام فراخور آدمیزاد، هوشمندی او در تصمیمگیری و انجام حاکمیت است، نه در بیشین بودن رای به نگره‌ای.

شایان التفات و یادآوری است که دینها نیز همانند جمهوری مشروعیت خود را از هوشمندی و خردمندی انسانها میطلبند. آنان نیز همواره استدلال به خرد انسانها میکنند تا کلام حق را از ناحق، حقیقت را از دروغ باز بشناسند و از گروی خرد گردن به دین بنهند و گرنه ایمان بر پایه باورها تنها توهم و خرافات در پی میدارد، چنانکه حق و ناحق در داغ تعصب پلید میگردند.

---

[71] sequence

۶ جمهوری در تراز عدالت

هر نظام مستقل و خودگردانی از بهر سنجش چگونگی جامعه‌ی چیره بر آن[۷۲] نیازمند به یک تراز است تا پایبندی به احکامش و پشتیبانی مردم از حاکمیتش را وارسی کند.

نظام‌های گوناگون بر وفق آرمانها و قصدهای پایبند به آن، هر کدام متوسل به ترازهای سازوار[۷۳] با ساختار بنیادی خودش میشود که بهین بازدهی و بهره را برای سختن[۷۴] شیوه حاکمیتش دربرداشته باشد.

برای نمونه در نظام استبدادی که اقتدار حاکمیت در سمت استبدادگر فراهم آمده بیشتر اوقات محبوبیت و شهرت شخص استبدادگر در جامعه معیار ثبات نظام گماشته میشود و به همین مناسبت اینگونه نظام همواره میکوشد استبدادگر را در تمامی امور جامعه و افکار مردم حاضر به خاطر نگه دارد.

استبدادگر ناظر در چنین نظامی همواره با دخالت همه جانبه خود در امور جامعه و نمود پیوسته‌اش در بینش عمومی مردم، نیرنگ‌وار در صدد است یک شور و احساس وابستگی دروغین به شخص خود به ذهن مردم بیفکند تا انگاشت[۷۵]

---

۷۲ تحت تسلط

۷۳ سازگار، موافق

۷۴ سنجیدن

۷۵ تصور، فرض کردن

جامعه‌ای بدون رهبری شخص او برای مردم امکان‌ناپذیر و محال تظاهر بنماید. او با گسترش وابستگی عاطفی مردم و با افزایش هر چه بیشتر محبوبیتش سرنوشت شخصی خود را با سرنوشت مردم چیره بر آنان پیوند میدهد و جامعه را با تلقین تعصبی ناروا به رغبت نظام استبدادی میآورد و به این شیوه مردم را از حاکمیت خودکامه و گردنبار خود ناگزیر میکند.

هر چند این چنین وابستگی عاطفی مسبب کارایی در بسیج و ساماندهی انبوه میتواند باشد، بخصوص هنگامی که از افراد جامعه جانفشانی و از خودگذشتگی استدعا میشود، ولی در نهان این تعهد با افزایش مبالغت و تندروی در رفتار افراد و شوراندن احساساتشان پیشه ور[۷۶] افراط‌گرایی‌های آغالنده[۷۷] در جامعه است.

چراکه افراد متعصب و پیروی استبدادگر در برابر از خودگذشتگی و هواداری کورکورانه‌شان همواره بیوسنده[۷۸] امتیازات ویژه و حق اولویت هستند و در ازای وفاداریشان چشم به منافع فراختر و امتیازات ویژه در جامعه دوخته‌اند.

بروز اینگونه چشمداشتهای نامتناسب و اولویت‌های نابجا سبب پیدایش ناعدالتی‌های درشت و ناهنجاری‌های سخت در پیرامون جامعه میشود که در اتمام فرجامی جز ناخرسندی طاقت‌فرسا و وازدگی همه جانبه‌ی مردم از نظام نمییابد.

فراتر از آن، زیاده‌روی بیش از اندازه در پیروی کورکورانه از استبدادگر همه خواسته‌ها و انگیزه‌های خصوصی افراد را تباه میسازد و آغاز احساس حقارت باطنی و خواری درونی در افراد می‌نهد که در نهایت به خلا معنوی در سراسر

---

[۷۶] عامل

[۷۷] فتنه انگیز

[۷۸] امیدوار، طمعکار

جامعه پایان میگزیند.

شالوده نظام جمهوری لیک ناسازگار با تمرکز قدرت در یک شخص است و در آن مبادرت فرمانروایی و کشورداری بر شانه‌های بیشتری پخش شده است. در چنین نظامی محبوبیت شخصی حکمرانان دیگر کاربردی ندارد بلکه تنها توانایی و کارکرد آنان سرنوشت اختیارات‌شان را معین مینماید. بنابراین در جمهوری ترازهایی اثرگذار و کارا میتوانند باشند که بر پایه بازدهی و کارکرد حاکمیت برای همه مردم جامعه استوار هستند.

مهمترین و کارسازترین تراز از میان ترازهای گوناگون برای سنجش توفیق و کارآیی نظام جمهوری میزان عدالت قایم و دادگری برقرار در جامعه است.[۷۹]

عدالت فانوس راهنمای نظام جمهوری است. عدالت اجتماعی در هر جامعه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است ولی نظام جمهوری به طور اساسی به‌گسترش و رعایت عدالت اجتماعی میپردازد.

گشایش عدالت در جمهوری قطعیت استیلای داد بر بیداد و کفالت مجال برابر برای یکایک هموندان جامعه را در برمیگیرد تا با اراده و استعداد خود سرنوشتشان را عادلانه اختیار بکنند. از این روی، پرورش داد و فرهنگ دادپرور

---

[۷۹] "عدالت ایجاب میکند که میان اعضای جامعه تساوی حقوق برقرار باشد و همه بتوانند به یکسان از هیات اجتماعیه بهره برند. ترتیب آزادی به علت اینکه هم موجب ترقی کل جامعه و نیز برقراری تساوی حقوق می گردد بنابراین مبنی بر عدالت است. در چنین وضعی چون هر فردی مختار اعمال خویش است و هیچ قانون منع و انحصاری در کار نیست، هر کس حق دارد در همه چیز ادعا داشته باشد و پیشرفت ادعای او فقط به لیاقت وکفایت و همراهی بخت و اتفاق بستگی دارد .اما عده‌ای این استدلال را نمی‌پذیرند ..."؛ ***کتاب اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پلتیک، محمد علی فروغی، ۱۲۸۴*** خ

زمینه‌ساز در به حقیقت پیوستن عدالت در جامعه‌ی جمهوریگرا میباشد.[۸۰]
در این راستا گوهر آدمیزاد نقش آفرین است. گوهر آدمیزاد آستانه یک توان نهادین است که به او توانایی داوری در باب برآیند پیشامدها و بهره رخدادها میبخشد و گنجایش بازشناخت داد از بیداد به او میهشتد.
آدمی بر پایه ارزشهای پابرجا در جامعه همواره در تاب سنجش و ارزیابی برابری افراد در بهرهمندی از رویدادها است. اگرچه هر فرهنگی معرف ارزشهای منحصر بخود هست ولی توانایی سختن رویدادها و داوری فطری از عادلانه بودن و برابری نتایج آن برای یکایک هم‌تیرگان را میتوان در سرشت همگی انسانها یافت.
این احساس همدردی مشترک و انگیزه برابری در انسانها پدیده‌ای غیر طبیعی و تنها مختص به انسان میباشد چنانچه طبیعت داوری عادلانه نمی‌شناسد.
در طبیعت، هر چند سانی توازن میان موجودات و خوراک برقرار است ولی طبیعت در راستای بهبود و فرگشت خودکامه‌اش همواره گونه برتر را بر میگزیند و به او حق تقدم میدهد.
لیک انسانها دیرباز دریافتند که گزینش مطابق به قانون بقای در طبیعت برای تشکیل جامعه منسوخ است و متداول با برداشت و استنباط انسانها از عدالت نیست. اینچنین نابرابری و ناانصافی زمینه رویش ناهنجاری و ناخوشنودی در انبوه است که سرانجامی جز تجزیه و انحلال انبوه در پیش نخواهد داشت.
از این روی حفظ و برقراری عدالت به عنوان نخستین آرمان نهادین انبوه انسانها

[۸۰] بیشتر نظامهای دیگر برداشت و تعریف های دیگری از عدالت اجتماعی بکار میبرند. برای نمونه نظام‌های سوسیالیستی عدالت را در برابری کامل اقتصادی در تمامی درازای زندگی اندام جامعه میجویند و با مصادره‌ی سراسر دارایی موجود در جامعه و تقسیم برابر ثروت و بهره آن در پی آفرینش یک گونه توازن مادی و آرامش اجتماعی میان مردم هستند.

بر پهنای زمین روا گشت، هر چند دسترسی به آن بیش از یک آرزو و امید سر نیامد.

چنانکه بیشتر نظامها تا به کنون عدالت اجتماعی را خطری برای حفظ قدرت خود میگمانند و با تقسیم‌بندی جامعه به طبقه‌های اجتماعی گوناگون حقوقی از هم متمایز و ناهمگون برای هر قشری قایل میشوند. دشواری فرودین این نظام ها که سراسر انحصاری در حاکمیت هستند استدلال حقانیت نابرابرانه و ناعادلانه آنان است.

از آنجایی که تجسم عاقلانه برتر بودن کسی، گروهی و یا طبقه‌ای از جامعه بر دیگران در یک انبوه نامیسر است و رخشان بیرون از هر گونه برهان هوشمندانه است، نظام‌های طبقاتی از بهر حراست مشروعیت‌شان همواره از عدالت همگانی و عمومی میهراسند.

حق و حقوق مردم در چنین نظام‌های انحصاری در حاکمیت و به بیانی استبدادی، تنها بر قاعده نزدیکی طبقه متعلق به آن با حاکمان و نفوذ آن طبقه در حاکمیت معین شده است. بدین سبب در جامعه طبقاتی عدالت همگانی فراتر از طبقات اجتماعی میسر نیست.

نظام جمهوری بر خلاف اینگونه نظام‌ها، مبنی بر همگانی بودن امر حاکمیت است و حقانیتش را در رای و نظر انبوه میبستاند، همه مردم جامعه را شایان سختن دادگری مراعات در جامعه بر پایه باورهای معتقد و ارزشهای متعهد به آن میپندارد.

جمهوری برخاسته از شالوده این باور با اتکا به توانایی همه هموندان جامعه برپاسازی طبقات اجتماعی را بی چون و چرا منع میکند و با تکوین برابری و نشر یکسانی همگان خودآگاه پدیدآورنده داد و عامل پرورش عدل در سراسر

جامعه میشود.

در نهان، پرورش داد و پاس دادگری در جامعه چیستی جمهوری است.

براستی از نظامی چون جمهوری که پشتیبانی و اعتبار مشروعیت خود را از شرکت برابرانه و همگانی مردم در امور حاکمیت میستاند و همه را در گزینش و انتخاب حاکمیت شریک میشناسد، چاره‌ی دیگری جز در پیش گرفتن دادپروری از بهر تشیید پایگاه مردمی‌اش نمی‌آراستد.

بنابراین میتوان میزان و توان عدالت در جامعه را مهین و بهین تراز سختن جمهوری دادپرور بشمار آورد.

افزون بر آن، برابری و عدالت پابرجا میان مردم در نظام جمهوری دادپرور سبب آسایش خاطر و خرسندی مردم است و به مردم سانی خشنودی شورنده و جوش و غرور سالم به دست‌یافته‌های خود در جامعه القا میکند.

چنین غرور برخاسته از خرسندی همگانی در جامعه‌ی برخوردار از جمهوری به مراتب کارسازتر در بسیج و ساماندهی مردم در معرض بحران‌های سیاسی و ناآرامی‌های اجتماعی است.

در جمهوری شهروندان کشور آگاهانه با انگیزه دیگری همچون حفظ آزادی‌های فرا آورده و حق و حقوق تضمین شده در نظام از خود بر میخیزند و نه از روی دلبستگی به شخص بخصوصی.

شهروندان جمهوری نه با شوق و اشتیاق بلکه از روی باورداشت و اعتقادشان به نظام غرورانگیزی که مبنا بر احیای خواسته‌ها و ایفای حقوق شخصی یکایک آنان است، مسئولیت حفظ و پاسبانی نظام را داوخواهانه میپذیرند و دلیرانه و بی پروا از هیچ تلاش و فداکاریی فروگذاری نمیکنند.

بسیج گسترده مردم پس از انقلاب جمهوری فرانسه در اوایل دوران حکومت

ناپلون در پیرامون بلوغ گزاره ملت و یا ساماندهی نیروی مقاومت متشکل از داوطلبان هنگام دفاع در مقابل تهاجم‌گران پس از اظهار استقلال و برپایی جمهوری در آمریکا نمونه‌هایی رخشان از توان بسیج در نظام جمهوری هستند. این نمونه‌ها و بسیاری دیگر مشهود در دوران تاریخ بشر همگی هویدا میکنند تا هنگامی که جمهوری به آرمانهای بنیادی خود پایبند باشد و ملتزم به دادگری و حفظ حقوق تمامی مردم باشد، همواره از سرشمارترین و راسخترین پشتیبانی در جامعه بهرهمند است.

هر چند نظامهای استبدادی همواره خود را نیرومند و پرتوان جلوه میدهند و با بسیج هواداران خود و صحنه‌پردازی‌های پردامنه پشتیبانی مردم از خود را به نمایش میگذارند، ولی فروزان بدیهی است که تمامی این صحنه‌سازی‌ها فریب آمیز و کاواک میباشند. زیرا در نظامی استبدادی و وابسته به تظاهر و خودنمایی برای مخالفت جایگاه و تریبونی وجود ندارد و هر گونه ابراز دیدگاه مخالف بازداری شده، در راس سرکوب و زبان شکسته میشود تا به هر بهایی به نماد استواری نظام لطمه‌ای وارد نشود.

در جمهوری همه صداها هوده ندا و گوش شنوا دارند و جامعه‌ی زنده‌اش که همیشه در آرزم درونی به سر میبرد بیشتر آشفته و سست بنیاد به بیرون جلوه میکند.

ولی این نمای فریبنده نظام جمهوری توانایی جمهوری را هنگام معرض خطر نمایان نمیکند. شگفت‌آور است که چگونه همه نیروهای جامعه در رهگشایی بحران‌های جامعه بدون میانجی هماهنگ میشوند و قاطعانه به دفاع از منافع جامعه‌ی خویش برمیخیزند.

بدین سان نقش زیبنده عدالت و دادگری در نظام جمهوری دادپرور پیدا آمد که ویژگی دادپروری جمهوری مستلزم برتری این نظام و بنمایه شایستگی آن برای اداره جامعه است. چنانچه برقراری عدالت آرمان نهانی آدمیزاد است که هر نظام سرسپرده مردم و پیروی خواست انسان به هستی‌پذیری آن در جامعه مقید است.

۷ برپاسازی ملت از شهروندان

نظام‌ها بر طبق معمول تنها به تعیین شیوه حاکمیت و امور میان حاکم و مردم در جامعه قناعت نمیکنند بلکه ساختار جامعه را به مد نظر و مقصودشان شکل میدهند و دیدگاه خودپسندشان را در مناسبت با رابطه اجتماعی میان هموندان بر جامعه تحمیل میکنند.

رواج لقب‌های درباری مانند لُرد و بارون و سلطنتی همانند نواب، والا و یا السلطنه و الدوله[۸۱] برای نجیب‌زادگان و رجال جامعه در نظامهای پادشاهی دستاویزهای این رویکرد هستند که تاکید نزدیکی و تفکیک پیوستگی این کسان با حاکمان نظام را ادا میکنند. بدیهی است که با اختیار کردن اینگونه لقب‌ها و افزودن آن به نام خود، بزرگان یک جامعه تمایز و برتری خود را از دیگران برجسته میکنند.

خان و دهخدا و دیگر لقب‌های همانند آن در نظام فئودالی[۸۲] و خانخانی نیز مانند لقب‌های اشرافی نقش برچسبزنی به استیلای قشری از افراد سرآمده را در چنین نظام‌هایی ایفا میکنند.

---

[۸۱] از جمله لقب‌های معمول در ایران زمانه صفویه و قاجاریه هستند که به شاهزادگان، درباریان و خویشاوندان دور و نزدیک شاه اعطا میشده‌اند.

[۸۲] feudal

ناگفته روشن است که اینگونه فرق‌گذاری میان همونداں جامعه با اعطای چنین لقب‌هایی که موجب طبقه‌بندی ناطبیعی و ردهبندی بی‌پایه‌ای از انبوه مردم میشود، هرگز بی‌غرض نبوده است و در نهان برآمد تلاش نظام‌ها در محکم سازی ثبات حاکمیتشان را در یک جامعه نمایان میکند.
بدون واکافت[۸۳] خاصی روشن است که رسم اینگونه لقب‌ها به خصوص به اقلیت پشتیبان و هوادار نظام، دهش اختیارات نارسا و حقوق نابرابر آنان را در جامعه به این سان شبهه قانونی و مشروع میکند.
واژه‌های سید و سیده[۸٤] نیز بیرون از این منظور نیستند و در تلاش تشدید استیلای خود از دیگران، اینبار از طریق مذهبی و با توسل به پیوند خونی خود به آل پیامبر صورت میپذیرد.
لیک بر خلاف نظامهای نامبرده، بنیاد نظام جمهوری بر برابری بی‌استثنای همه اندام جامعه استوار است و بیگانه به جامعه‌ای طبقاتی همگان را در یک مقام و مرتبه همسان قلمداد میکند. هرگونه فرق‌گذاری ساختگی و تکوین نایکسانی چه ارثی و خاندانی و یا قومی و مذهبی بیتردید در چنین نظامی ناروا و عیبناب تلقی میشود.
جمهوری دربرگیرنده جامعه‌ای یکپارچه و تهی از ردهبندی با لقب‌های

---

[۸۳] analysis

[۸٤] واژه عربی سید در لفظ معنای سرور و آقا را میرساند و به بزرگان قوم عرب اعطا میشده است، از جمله پیامبر اسلام که در اوایل به این لقب در کتابهای تاریخی مانند تاریخ طبری خطاب شده است. هم اکنون این عنوان به دودمان پیامبر اطلاق میشود که نسبت خانوادگیشان به دختر پیامبر فاطمه و همسرش علی بن ابی‌طالب مشخص باشد اگرچه این لقب برای تمامی کسانی که نسبتشان به هاشم بن عبد مناف میرسد، جایز است.

ساختگی، همه هموندان جامعه را به تک واحد *شهروند*[۸۵] شناسایی میکند و مجموع شهروندان در قلمرو سیاسی‌اش را *ملت*[۸۶] آن کشور خطاب میکند.
شهروندان یک کشور در جمهوری همگی از سراسر حقوق قانونی و برابری اجتماعی برخوردار میباشند و در قبال آن عهده‌دار مسئولیتهای همگانی شهروندی هستند. این تبادل حقوق و آزادی اختیار در مقابل وظیفه‌های شهروندی پیوند دوسویی ملت و نظام جمهوری را مشخص میکند.
بر حسب این پیوند شهروندان ملت سوگند میدهند از حق و حقوق خود و دیگر هموندان ملت دفاع بکنند و تمامیت کشور و نظامی را که خود احداث کرده‌اند حفظ نمایند. از سوی دیگر نظام موظف میشود شهروندان ملت را برابر و یکسان تلقی کند و جامعه‌ای بدون طبقات اجتماعی عرضه بنماید.
از این لحاظ فرایافت[۸۷] شهروندی تنها در جامعه‌های یکپارچه مانند جمهوری دارای معنی معین است. در جامعه‌های طبقاتی استفاده از واژه شهروند بکلی نامناسب است زیرا همگی مردم از حقوق برابر برخوردار نمیباشد بلکه تعلق هموندان جامعه به طبقه، رده، دین و یا تباری حقوق اجتماعی و شخصی آنان را تعیین میکند.
هر چند ساختار یکپارچه جامعه جمهوری پذیرفته به ظاهر ساده به نظر میرسد، ولی دسترسی و تشکیل چنین جامعه‌ای بدون تبعیض، بخصوص پس از سالیانی

---

[۸۵] Citizen: در نظام جمهوری واژه شهروند معنای گسترده‌ای پیراگیر است. لغت شهر در این واژه به معنای فراختر آن، همانند کلمه شهر در واژه شهریار، برابر با تمامی کشور به کار برده میشود، چنانچه شهروندان نه تنها اهالی شهر بلکه همچنین روستایی‌ها و همه هموندان رسمی یک کشور را در بر میگیرد.

[۸۶] nation

[۸۷] concept

ممارست در طبقه‌بندی، با بسیار دشواری و مقاومت همراه است.
برای نمونه انقلاب جمهوریخواه فرانسه در پایان سده هجدهم یکی از نخستین دگرگونیهای ریشه‌ای طبقه‌بندی جامعه و انحلال جامعه طبقاتی شاهنشاهی را با برپایی ملتی از شهروندان برابر آزمون کرد که بررسی و نگاهی تیزبینانه‌تر به ثمره آن کمک به دریافت واژه ملت میکند، اگرچه راه و روش عملکرد فرانسه در آن مقطع زمانی را تنها به دیده تاریخی نگاه میباید کرد، چون آزمونی تاریخی، که هرگز آنرا الگوی هیچ جامعه مدرن امروزی نمیتوان قرار داد.
پیشاپیش شایان بیان است که این رویدادها همزمان با انقلاب آزادیبخش آمریکا رخ دادند ولی چون کشور نوخاسته آمریکا دارای جامعه‌ای بدون پیشینه دیرینه بود، فرایند برپایی ملت به مراتب آسانتر و بدون ستیز و آشوب مشهود در آغاز انقلاب فرانسه به وقوع پیوست.
پس از برقراری حق شهروندی در فرانسه نظام جمهوری با چندین دشواری‌های به ارث رسیده از زمان پادشاهی روبرو شد. از این جمله دشواری‌ها، وابستگی مردم به رای نجیب‌زادگان، اهمیت نخبگان و نفوذ اشرافیان و روحانیون نظام پیشین بود که راهبند جدی برای پیشبرد یکپارچه‌سازی جامعه و برقراری برابری شدند.
سرسختی و پایداری ترکیب اشرافی جامعه در برابر تغییرات اجتماعی موجب یک واکنش قاطعانه و قاطلانه حکومت جمهوری یکم در فرانسه با تشکیل دولتی بنام دولت ترور شد که هر گونه ادای و ادعای برتری را به تیغ گیوتین سپرد و پس از تاب خشونت و تندروی نپذیرفتنی به جامعه‌ای کمابیش یکپارچه از شهروندان برابر پایان یافت.
این پاکسازی جامعه پس از سرنگونی پادشاه و رفع درباریان، روحانیون، رجال

و صاحب‌لقبان جامعه لیک خلایی از کیستی و هویت در کشور به جای گذاشت که تمامیت و همبستگی کشور را به خطر جدی انداخت.

کمبودهای معنوی و بی‌هویتی را جمهوری فرانسه توانست با پیادهسازی مفهوم نوینی از ملت و تکیه بر جمیع همسانی‌های شهروندان برطرف کند. این جمهوری نوجوان ملت را نماد وحدت شهروندان و جایگزین تخت و تاج پادشاه نمود و با نثار عدالت و اهدای برابری به تمامی شهروندانش و ضمانت آزادی‌های شخصی، همگی را در تعیین سرنوشت و آینده کشور و راه ترقی جامعه سهیم نمود و در عوض آن نصیب قانونگرایی و پشتیبانی صادقانه شهروندان از حاکمیت نظام شد.

در تلاش تقویت هماهنگی و همبستگی جامعه فرانسه در اوایل افق جمهوری و روح بخشیدن به هویت ملت، سازه‌های فرهنگی همانند زبان و پرچم و دین یکپارچه و "*ملی*" به کار بسته شدند و جمهوری از شهروندان خود ملتی همبسته پروراند.

تحول ساختار جامعه از امتی خانخانی و ایل و تبارگرا به ملتی همبسته هر جامعه ای را روبرو با چالشی ناهمتا میکند و از همه مردم و اندام جامعه طلب صرفنظر و از خودگذشتگی مینماید. بدیهی است که پذیرش هویت نوبر متمایز با هویت بومی و مادری اشخاص همواره رنجه‌ساز است.

ولی از سوی دیگر تاریخ شاهد بود که برپایی ملتی هماهنگ در جمهوری فرانسه یک نیروی خفته‌ای را در جامعه بیدار کرد بدینگونه که کشور فرانسه تنها در طی دو، سه دهه توانست بیشتر اروپا و کشورهای خانخانی و شاهنشاهی آن زمان را سرنگون کند و دارایی و نوایشان را به یغما ببرد.

از این روی برتری پدیده ملت بر همگی به مرزی آشکار شد که به سبب برداشتن

پس‌ماندگیشان و همترازی با جمهوری نوجوان و کامیاب فرانسه بسیاری از کشورهای تابع نظام پادشاهی مانند ممالک آلمانی تبار که از بیشتر حقوق شهروندی در یک جمهوری ناآگاه بودند، خود را تنگدست تشکیل یک ملت طبقاتی دیدند و با برپایی یک ملت بر اصل خون، زبان و نژاد مشترک هویتی برای خود بنیان گذاشتند.[۸۸]

برخلاف جمهوری فرانسه که ملت از انقلاب مردمی و شهروندان یک سرزمین و حیث معین پدید آمده بود، ملت‌های نو در آلمان و ایتالیا و همانند آن از سوی نظام‌هایی استبدادی و طبقه‌طلب تنها به مراد استحکام حکومت خود و بابت تقویت توان رقابت با نظامهای جمهوری احیا شدند.

بنابراین شگفت‌آور نیست که به ویژه در این کشورها بدی‌استفاده حاکمیت از هویت‌پردازی نژادی در استقرار ملت به بروز دو رژیم نژادپرست استبدادی در نیمه نخست قرن بیستم در اروپا فرجامید که فروپاشی آنان موجب آخرین جنگ جهانی آکنده از خسارت و خشونت شد.

همه این رویدادهای تاریخی نشانگر سختی و سنگینی گام‌برداری آغازین در برپایی ملت جمهوریوار است که بی چون و چرا از شهروندان جامعه طلب گذشتی دردناک میکند.

در این میان نکته شایسته توجه شباهت توقعات جمهوری در انضباط جامعه و انتظارش از خودگذشتگی شهروندان با عملکرد دین‌ها با رواج توحید و حل کامل پیروانش در باورها و آرمان‌هایشان در عوض وعده خوشبختی و خرسندی مینویی است.

[۸۸] برپایی امپراطوری آلمان در ۱۸۷۱ زیر سرپناه شاهنشاهی پروس.

برای نمونه دین اسلام[۸۹] توانست از سراسر قبیله‌ها و قوم‌های مختلف عرب که سالها بر سر اختلافات و تبعیض‌های تباری‌شان با یکدیگر در نزاع بودند جامعه ای همتراز و متحد مسلمان بوجود آورد و با هدایت نیروی توانمند نهفته در این همبستگی عربها در درازای دو دهه بر دو بزرگترین حاکمین آن ناحیه، ایرانشهر ساسانی و روم شرقی بیزانسی[۹۰] چیره دست شود.

از این روی شباهت رهاسازی نیروی نهفته در یگانگی و یکپارچگی جامعه ــ از هر طریق امکانپذیرــ به همه کس هویدا است و سودمندی و کارآیی این کنش گمانی چندان بجا نمی‌گذارد.

ناهنجاری میان شیوه‌های گوناگون یگانه‌سازی جامعه در بها و میزان هزینه‌ای که جامعه باب دستیابی به آن میپردازد گنجیده است.

هزینه برپایی ملت در یک جمهوری به شیوه‌های سنگدلانه و ددمنشانه‌ی تاریخی ــ همانطور که پیش از این به بیان آورده شدند ــ به هیچ وجه امروزه پسندیده و روا نیست. از آن گذشته تحمیل شهروندی بر جامعه با زد و کوب تمامی آرمانهای بنیادی جمهوری را با زدودن حق تعیین سرنوشت از هموندان پایمال میکند.

امروزه تنها راه و رسم درخور انسان و باب سرشت او که برای برپاسازی ملت و بنیانگذاری نظام جمهوری در یک کشور پسندیده است، پذیرش داوخواهانه فرهنگ جمهوری از سوی تمامی مردم جامعه با اراده خودرای‌شان به جا میآورد. به این ترتیب از گزاره ملت شناخت دیگری بر میآید که معنای هویت ملی را نیز سراسر دربر میگیرد. برخلاف ملت سفارشی که از صاحب قدرت در راس

---

[۸۹] کلمه اسلام معنی گردن نهادن و تسلیم شدن را میرساند.

[۹۰] byzantine

جامعه سامان داده میشود، ملت اختیاری نامبرده و مد نظر برخاسته از اراده هوشیارانه مردم متعلق به تبار و دین‌های گوناگون است که بر حسب تاریخ مشترک و فرهنگ مشابه‌شان در دیرین و تمایل به سرنوشتی مشترک در آینده همبستگی سیاسی باهم میجویند.

یک نکته انکار ناپذیری که با گزاره ملت درهم تنیده است و جمهوری از یکایک هموندان جامعه می‌بیوسد، گذشت است. آمادگی شهروندان به چشمپوشی شرط برپایی هر ملتی است که بدون گذشت شهروندانش از برخی خواسته‌هایشان و تن دادن به هویت همگانی و ملی در راستای حمایت از همپارچگی جامعه هرگز میسر نخواهد بود. از این لحاظ جمهوری میکوشد رنج گذشت را میان همه هموندان جامعه، شهروندان نظام، برابر پخش بکند تا عدالت اجتماعی به جا آورده شود.

پس پذیرش هویت ملی کشور بیگمان برجسته‌ترین انتظار و سخت‌ترین توقع جمهوری از شهروندان و اندام جامعه است. اگرچه تاریخ رخشان گواهی میدهد که در بنیانگذاری آغازین جمهوری‌ها هویت ملی با نسخ و نابودی دیگر هویتهای حاضر در جامعه انجام بخشید، ولی پذیرش هویت ملی کشور به ناچار به معنای فروهشتن هویت بومی هموندان نیست و با آن مغایرت چندانی نمیکند. امروزه میباید برای حیثیت قومی و شخصی افراد احترام و ارزش بیشتری قایل شد و پذیرفت که چند تباری بودن جامعه جمهوری بازدارنده تشکیل یک ملت همپارچه با یک هویت ملی رسمی نیست.

جمهوری دادپرور بر آن است که ملت دربردارنده یک قشر یکپارچه از شهروندان حقوقی نباید به اجبار از یک تبار و نژاد سازمان یافته باشد. از دیدگاه جمهوری دادپرور نژاد شهروندان در تعیین حقوق شهروندی آنان نقشی ندارد. بلکه ملاک

تعلق به یک ملت پذیرش ارزشها و هنجارهای استوار در آن جمهوری وضع میکند. کشورهای نوپدید و مهاجرپذیر مانند آمریکا و کانادا نمونه‌ای از اینگونه ملتها هستند. مردم اینگونه جامعه‌ها از تبارهای مهاجر گوناگون که همگی هویت ملی کشور را پذیرفته اند، همبسته شده‌اند.

اتحادیه اروپا نیز آزمونی نو برای تشکیل یک ملت اروپایی از کشورها و فرهنگهای بسیار مختلف است که کمترین شباهت را با همدیگر دارند و تنها نقطه مشترکشان همسایگی و تعلق به یک نقطه جغرافیایی به نام اروپا با تاریخی بغرنج است.

انگیزه بنیانگذاری این اتحادیه در اعتماد به نیروی نهفته در همبستگی و اتحاد است که هم‌پیمان در دنیای امروزی در برابر دیگر قطب‌های سیاسی و اقتصادی حق‌شان را بهتر داوخواست میتوانند بکنند و آزادی، صلح و رفاه هم اکنون را تضمین نمایند.

انگیزش همبستگی و استقامت کشورها ایجاب میکند که یک هویت ملی پسندیده همگان که همه در آن خود را شریک میدانند در جامعه به ثبوت رسانده شود. در این میان هویت ملی کشور برآمده از فرهنگ و ارزشهای غالب در آن جامعه برشمرده میشود. هر اندازه فرهنگ و تاریخ تبارهای دربرگرفته در آن جامعه هماهنگ‌تر و ژرفتر بتایند، هویت ملی پذیرفته شده‌شان طبیعی‌تر خواهد بود و نیاز جمهوری به پرورش هویتی مصنوعی برای ملت اندک‌تر.

برپایی یک ملت دارای هویتی ملی فراسوی منفعت‌های قومی و تکلیف‌های دینی در کشورهای چندقومی اجتناب ناپذیر است.

اگرچه برخی نهاد هویت ملی را سرکوبی و تبعیض دیگر فرهنگ‌های موجود، به ویژه اگر داعیه فرهنگ غنی باشند، در یک ملت خطاب میکنند و به صرف

مقدم شمردن هویت یگانه با برچسب‌های نژادپرستانه، ناعادلانه و ضد حقوق بشری به احیای هویت ملی تهمت‌های گوناگون میزنند.

در پاسخ باید به یاد خواند که برپایی ملت در جمهوری آغازین گام را به سوی نظامی پیروی ارزشهای همگانی و انسانی پیش میگذارد که برخاسته از بینش آدمیزاد از تبعیض‌های قومی، تباری، مذهبی و جنسی بیپرده در گسیخته است و دروازه بینش را بر روی آرمانهای انسانی میگشاید. جمهوری با کمال قاطعیت همه شهروندان ملت را از آن حقوق برابر می‌تاید که سرنوشت‌شان در جامعه با دین و خون و خان‌شان پیوسته نیست بلکه تنها یکدست از اراده و کوشش خودشان سر مشق میگیرد.

در چنین جامعه‌ی نظم یافته‌ای نه حقوق و منافع تباری و دینی کسانی که داوخواهانه ملت را بنیان نهاده‌اند، پایمال و پی سپر میشوند و نه یگانه هویت ملی ادعای فرهنگ برتر بر رخ خود مینشاند، بلکه در چنین نظامی هویت ملی یکسره چکیده‌ای از ارزشها، آرمانها و فرهنگ مشترک مردم جامعه، شهروندان بر حسب تعریف نو، است که حاکمیت سیاسی و همبستگی جامعه را برجسته میکند.

۸ رودررویی با فساد

در گذر تاریخ تمدن آدمیزاد به مراتب از فساد به عنوان یکی از دلیل‌های برجسته سرنگونی و انهدام نظام‌های راسخ بر راس تمدن‌های تنومند نام برده میشود.
بسامد این بستگی چنان هویدا است که بسیاری از جامعه‌شناسان و فیلسوفان را بر آن داشته است، فساد را سازه‌ی[۹۱] درون‌خیز قدرت و پاره‌ای از اصالت آن بپندارند که نصیب هر نظامی در مرور زمان خودکامه آن را از درون فرسوده و منجر به برچیده شدن درون‌مرزی نظام به نحو انقلابی و یا فروپاشی برون‌مرزی آن از سوی دیگر تمدن‌ها میشود.
آیا فساد به درستی برخ چیستی هر نظام مبنی بر حاکمیت آدمیزاد است، هیچ تمایزی بر این نکته نمیگذارد که فساد آسیبی بنیانکن است و هیچ نظامی خود را در پناه از آن تلقی نمیتواند بکند و برای رودرروئی با آن چاره میباید جست.
نظام جمهوری نیز هر چند با همگانی کردن باب حاکمیت و پخش قدرت، رویارویی با فساد را در جامعه بنیادین و کوشا می‌پوید، آن نیز هرگز همه رهه در زنهار[۹۲] از فساد و برآیندهای آن نیست.
شاید نخستین و با اهمیت‌ترین گام در ستیز با فساد در هر نظامی اقرار به هستی

---

[۹۱] element، عامل، فاکتور
[۹۲] امان

آن و تعریف درست و روشن بدون تفسیر از فساد باشد چنانچه تاریخ همواره شاهد به فرود نظام‌های گرفتار به فساد بوده که تا آخرین دم حیاتشان از پذیرش بود فساد و تاثیر ویرانگر و ریشه‌کن آن در جامعه می‌گریختند.
ناگفته بدیهی است که هیچگاه نظامی در توان برخورد و مقابله با چیزی تعریف نشده و ناشناخته نیست و چه بسا تاویلی اشتباه و وارونه از فساد میتواند جامعه را در سختن وضعیت و سلامتی نظام به گمراهی بی‌اندازد.
نخستین نکته‌ای که در نگاهی تیزنگر به چندی و چونی[۹۳] آنچه بر حسب تداول فساد نامیده میشود جلب توجه میکند، پیوند بساوند[۹۴] فساد با قدرت در کارایی و گسترش آن در جامعه است، اگرچه ریشه پیدایش فساد را در انحراف پذیری اخلاق آدمی و در روانشناسی گرایش‌های پیچیده بینش او میباید کاوید[۹۵].
در این راستا به دنبال یک تعریف عمومی و قانع کننده از فساد در نظام‌ها، به هر گونه بدی‌استفاده از قدرتی که یکراست و یا نایکراست به کسی یا ارگانی در حاکمیت واگذار شده است، فساد نام نهاده میشود و در سوای آن اگر قدرت واگذار نشده است و یا از توانایی‌های خویشتن برخاسته است، رسوایی نامیده میشود.
در تعریف فراگیر[۹۶] بالا از فساد، معنی فساد با بازنمود وظیفه‌های قدرت در نظام پیوند یافته است و بدی‌استفاده از قدرت بر حسب برداشت نظام از اختیارها و انتظارهای آن از قدرت حاکمان معنی گزیده است.
به بیان دیگر یک نظام تباه میتواند با تعریفی ناروا و با تغییر و گسترش

---

[۹۳] کمیت و کیفیت
[۹۴] نسبی، متناسب
[۹۵] تجزیه و تحلیل کردن
[۹۶] عام

اختیارهای قدرتمندان در نظام هر گونه فسادی را به اصطلاح قانونی کند هرچند در عمل یک چنین نظامی با مشکل دشوارتری مواجه است، چون به یقین از حقانیت و مقبولیت مردمی محروم خواهد بود.

بنابراین تعریف یاد شده تنها نظام‌های سزامند را در برمیدارد که به مقبولیت تعریف وظیفه‌ها و اختیارات زمامداران از سوی جامعه تکیه میکنند.

یگانه چنین نظام سزامندی درخور تعریف گزاره فساد است و دیگر نظام‌های ناسزامند در اصل خود از بن فاسد منصوب میشوند و زودتر از دیر فساد چهره خود را در آن نظام‌ها رونما میکند.

فزونی تعریف یاد شده از سوی دیگر، در تک‌محور بودن آن تنها بر مبنای عملکرد قدرت بیرون از اختیارات قانونی‌اش است، بدون در نظر گرفتن سرانجام و بهای عملکرد چه به سود خود، چه به سود دیگران.

در این تعریف از فساد، انگیزه و نیت بدی‌استفاده از قدرت نقشی در ارزیابی آن بازی نمیکند و هرگونه دخالت و یا گسترش خودسرانه اختیارات بیرون از چارچوب قدرت و وظایفی که نظام برای آن در نظر گرفته است، فساد محسوب میشود که صرفنظر از اثبات و استنباط سود و زیان آن پیگیری میباید بشود.

برای نمونه وظیفه ارتش در بیشتر نظامهای مردمی یگانه به دفاع از مرز و خاک کشور معین میباشد و به همین مناسبت این ارگان دولتی از بودجه و اختیارات ویژه‌ای در قیاس با دیگر ارگانهای نظام برخوردار است.

ورود یک چنین ارگان دولتی به عرصه اقتصادی و حضور آن در ارکان‌های سیاسی دیگر رخداد فساد در نظام را رخشان به نما میگذارد چرا که اقتدار اقتصادی آن بیگمان در توافق با اختیارات و وظیفه‌هایی نیست که نظام و قانون گذاران برای یک نیروی پدافندی مسلح در نظر گرفته‌اند و در این میان نیت و

انگیزه‌ی ارتش از این بدی‌استفاده هیچگونه تاثیری در این قضاوت نمی‌گذارد. و به درستی اینگونه مداخله‌ها، قدرت‌طلبی‌ها و گشاده‌ورزی‌ها در اختیارات با رواج هرج و مرج سیاسی مخرب عدالت در جامعه و در نهان عامل سستی و فسادآفرینی در نظام هستند که بی‌درنگ هر نظام سزامندی را موظف به رودرروئی علنی و پیگیری قانونی با آنان مینماید. زیرا ارتکاب فساد بر ازای شناسای یادشده خودبخود خلاف قانون، یعنی جرم، بشمار میآید.

از این حیث رسوایی لیک از خصلت دیگری برخوردار است و برخلاف فساد به دلیل بی‌بهرگی[۹۷] آن در تعریف فراگیری از بدی‌استفاده، نمیتواند خودبخود مغایر با قانون وانمود بشود.

کمبود یک چنین تعریفی در زمینه رسوایی ایجاب میکند که نظام برای برگماری[۹۸] بدی‌استفاده زیان و آسیب رسوایی‌ها را پیاپی ارزیابی کند و دیدگاهی وابسته به ارزشهای تحولپذیر مقرر در جامعه به خود بپذیرد تا در برهه زمان مناسب بر حسب نگاه جامعه قاطعانه در صدد برخورد قانونی با آنان برآید.

ناگفته آشکار است که اینگونه برخوردهای قانونی با رسوایی‌ها استوار بر حقانیت سستی هستند و در بیشتر مواقع تشخیص بدون ابهام زیان و آسیب اختیار قدرت افراد میسر نیست.

برای نمونه اعتیاد را میتوان یک بدی‌استفاده از بدن خویش تلقی کرد که در بسیاری جامعه‌ها کنشی ناروا و ناپسند از دیدگاه اخلاقی قلمداد میشود و بر ازای شناسای یاد شده رسوایی به شمار میآید.

چه بسا پیگیری قانونی چنین فرد معتادی که خودمختار تنها به بدن خود آسیب

---

[۹۷] فقدان

[۹۸] انتصاب

میرساند از حیث حقوقی بسیار مسئله‌برانگیز است و تنها از دیدگاه انسانی و امدادی به این فرد و یا از جنبه اجتماعی به مناسبت هنایش فریب‌آمیز و مخارج سنگین آن برای جامعه میتوان به یک ارزشیابی عمومی دست یافت و بر حسب آن قانونی برای مبارزه و محدودیت آن تعیین کرد و به اجرا گذاشت، کما دیدگاه جامعه و برخورد نظام به این مسئله میتواند در گذر زمان دگرسان شود.[۹۹]
براندازی نمونه‌های رسوایی به طور مبسوط نمایان میکند که رودررویی با رسوایی‌ها بستگی به هنجارهای مقرر در جامعه دارد و بیشتر بر حسب عرف معمول و رسم پذیرفته در جامعه قضای واکنش حقوقی میکند. لیک فساد از این قافیه‌تنگی بیرون است و واکنش به آن بی‌چون و چرا بایستنی است.

آغاز رودرروئی با فساد در آشکارسازی فساد و در کشف بدی‌استفاده از قدرت و اختیارات حکمفرمایان نهفته است.
ناگفته پیدا است که آشکارسازی فساد را نمیتوان تنها از نهادهای نظام بیوسید که خود دستخوش به آن هسته‌ی ارتکاب فساد در جامعه بوده و با وجود همه اقدامات و رویکردهای فراگرفته برای ستیز و جلوگیری هرگز تمامی از آن محفوظ نیستند.
در چنین سر بزنگاهی[۱۰۰] یک نیروی بیرونی و مستقل از قدرت حاکمیت به

[۹۹] یکی از پیامدهای جانبی مبارزه قانونی با اعتیاد و ممنوعیت مواد مخدر ایجاد بازار سیاه پنهان و خارج از نظارت عموم و گسترش بزهکاری در پخش و تولید مواد مخدر نامرغوب و به مراتب زیان‌آورتر است. امروزه در بسیاری از کشورها آسیب این پیامدها چنان بر عوارض مواد مخدر در جامعه فزونی دارد که برخی دولت‌ها دیگربار روی به سیاست آزادسازی و قانونی کردن موادمخدر آورده‌اند.
[۱۰۰] درست موقع حساس

مراتب کاراتر و ثمربخشتر خواهد بود که جمهوری آن را دگربار در شهروندان خود یافته است.
نظام جمهوری مدعی به آشکارا بودن امر حاکمیت بر همگان، تا مرز ممکن دریچه خلوص را برای افشای فساد میگشاید و تمامی اندام جامعه را موظف به وارسی و نظارت زمامداران میخواند.[۱۰۱]
وظیفه شهروندی افراد در یک جمهوری ایجاب میکند، نخست خود از ارتکاب فساد بپرهیزند و سپس از فساد و دشواری‌های جامعه بی اعتنا و بی توجه نگسستند بلکه برای مصلحت نظام با فساد برخوردی آشکارا و قانونی بجویند.
در این اقدام، رسانه‌ها به عنوان نهادی مردمی و بازتابنده‌ی یکراست نوای جامعه در نظام با دسترسی به امور و رازهای دولت این نقش مهست[۱۰۲] را به عهده دارند تا با ابلاغ و گزارش صحیح اخبار، جامعه را از عملکرد و رویدادهای حاکمیت آگاه و واقف کنند.
از این رو، آزادی بیان در جمهوری تنها یک حق نهانی و شخصی انسان‌ها نیست، بلکه فراتر از آن، همانطور که در پیش یادآوری شد، آزادی بیان و نشر یک امری بنیادی و کارساز در جمهوری و ملزوم ادای وارسی اختیارات و عملکردهای قدرت و دستآویز به چالش نشاندن تصمیمات حکومت است.
در این میان نکته ضروری شایان یادآوری، لازمه دسترسی مردم و رسانه‌ها به

[۱۰۱] اصلاحیه یکم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در خصوص آزادی بیان که در سال ۱۷۹۱ به آن پیوست، به این شرح میباشد: »کنگره نباید برای رسمیت بخشیدن به دینی، یا منع پیروی آزادانه از آن یا محدود ساختن آزادی بیان یا مطبوعات یا حق مردم برای برپایی اجتماعات آرام و دادخواهی از حکومت برای جبران خسارت، هیچ قانونی را وضع کند«. این بازنویس تضمین میکند که هر کس بدون توجه به پس‌زمینه اجتماعی یا دیدگاه سیاسی و یا اعتقاد دینی‌اش حق انتشار هر چیزی را دارد.
[۱۰۲] مهمترین، بزرگترین

اطلاعات و اوراق دولتی است که بدون واگذاری این اختیار آزادی بیان و نشر هر چند ارزنده ولی در باب افزایش شفافیت دولت بی‌ثمر خواهد بود.
به همین سبب، جمهوری مردمی برای تضمین و پذرفتاری حقوق رسانه‌ها و پشتیبانی از نقش آنان در عرصه سیاسی تعهد میدهد رسانه‌ها را در امور سیاسی همواره آگاه نگه دارد و از تنوع بیان در اجتماع با سهل نشر و پخش تا مرز ممکن و از پرورش فرهنگ پاسخگویی در دولت هواداری کند.[۱۰۳]
در این میان تنوع بیان و گوناگونی نشریات نقش کلیدی در ضمانت توفیق کارکرد و حفظ و رعایت بیطرفی رسانه‌ها در افشاگری عادلانه ایفا میکنند.
تنها مانع استبداد مطبوعاتی که با زوال انصاف و عینیت دریچه‌ای را برای رخنه فساد در هر نظامی، حتی نظام جمهوری، میگشاید، ایفای تنوع در اظهار نظر و رونق نشر دیدگاه‌های گوناگون و متنوع از موضوعات مطرح در جامعه است.[۱۰٤]
به همین مناسبت، بسیاری از جمهوری‌ها امروزه در جامعه قوانینی همپوش عرصه رسانه‌ها برای جلوگیری از تشکیل تک‌رسانه‌ی انحصاری و تک‌نگری وضع کرده‌اند تا تنوع و رقابت سالم در میان رسانه‌ها در زیر پوشش آن محفوظ بماند.
برای نمونه در ایالات متحده آمریکا به هیچ شخص واقعی و یا حقوقی اجازه

---

[۱۰۳] *"قانون آزادی اطلاعات"* در سال ۱۹۶۶ در ایالات متحده آمریکا و پیش از آن در فنلاند در سال ۱۹۵۱، نروژ و دانمارك در سال ۱۹۷۱، هلند و فرانسه در سال ۱۹۷۸ و نخستین بار در سوئد در سال ۱۷۶۶ مطرح و تصویب شده است. اصل این قانون به عموم حق قانونی دسترسی به اطلاعات دولتی ثبت شده میدهد. بر طبق این قانون، هر شهروندی و یا موسسه‌ای میتواند بیشمار پرونده‌های دولت، گزارشها و سندهای ثبت شده دولتی را، نه تنها محدود به مواردی که به شخص او مربوط میشوند، بازبینی کند.
[۱۰٤] نقش رسانه‌ها در جنگ ایالات متحد با عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی،
Russ-Mohl „ US coverage of conflict and the media attention cycle’’, Stephan

کسب بیشتر از یک روزنامه و برنامه تلویزیونی سراسری داده نمیشود و یا در آلمان و فرانسه با راه‌اندازی چندین برنامه دولتی ـ با بودجه دولتی ولی خودمختار در عملکرد ـ بر بیناب رسانه‌ها داغ تنوع افکنده میشود.[۱۰۵] [۱۰۶]
به هر چهره آنچه جمهوری در گذر تاریخ هناینده[۱۰۷] آزمون کرده است نشان میدهد، رابطه دوسویی میان نظام و رسانه‌ها کارسازترین و کامران‌ترین نیرو برای افشای فساد و جلوگیری رخنه آن در نظام بوده است تا حدی که میتوان نبود آزادی بیان و نشر و کمبود آزادی اطلاعات را حامل فساد در هر جامعه‌ای به باور داشت.
البته در جمهوری افزون بر رسانه‌ها که ارکان مهست برای ستیز با فساد به شمار میآیند، همه‌ی دیگر بنیادهای نظام جمهوری از بهر تنظیم و تقسیم قدرت حکمفرما، نایکراست به کسر و کاست فساد در نظام نیز یاری میرسانند.
برای نمونه محدودیت زمان حکفرمایی که نظام برای واگذاری مسئولیت به اشخاص تعیین کرده است، افزون بر مزیت‌های دیگرش، همچنین یک سازه کارساز جمهوری بهر جلوگیری از گسترش فساد در نظام است.
پیوندهای دراز مدت و آشنایی‌های شخصی اغلب گرایش خاصی میان حکمفرمایان و نزدیکان‌شان پدید می‌آورد که سبب ارجحیت اشخاص نزدیک نسبت به دیگر شهروندان میشود.

---

۱۰۵ 47 U.S. Code § 151 - Purposes of chapter; Federal Communications Communications Commission

۱۰۶ "به جهت ساماندهی به بازرگانی میان ایالتی و خارجی در ارتباطات سیمدار و رادیو برای ایجاد دسترسی تا مرز ممکن همه مردم ایالات متحد بدون تبعیضی بر پایه نژادی، رنگ پوستی، دینی، اصلیت ملی و یا جنسیتش [...] یک کمیسیون بنام «کمیسیون ارتباطات فدرال» احداث میشود." (۴۷ کُد یو. اِس. تبصره ۱۵۱)

۱۰۷ موثر

اینگونه ناعدالتی‌ها در رفتار مسئولین و تبعیض و همسانزدایی میان شهروندان مناسبترین زمینه را برای پیدایش فساد فراهم میکنند که در روند زمان سازمان یافته، مبدل به فرهنگ قانونزدای در جامعه، آشکارا یا پنهان دامنگیر سراسر نظام میشوند.
جمهوری با تعیین زمان محدود برای اشتغال هر پست و مقامی، اینگونه پیوند های فسادبرانگیز میان زمامداران را ثمربخش مهار میکند و سنت لطفگرایی را با پرورش فرهنگ قانونگرایی و پیروی از قانون جایگزین میکند.

گرچه جمهوری‌های استوار و پرقدمت امروزه آشکارا در رویاروی و جلوگیری از گسترش فساد در جامعه به کام رضایت بخشی رسیده‌اند، لیک بروز سانی رسوایی ناهمگون در جامعه‌های جمهوریگرای امروزه میتوان مشاهده کرد که در حالت وخیم به همان اندازه فساد در جامعه زیان و آسیب به بار می‌آورد.
ستیز با اینگونه رسوایی‌ها که در عموم لابی[۱۰۸] نامیده میشوند، نظامهای جمهوری را اکنون به چالشی جدی روبرو کرده است گرچه لابی و بخصوص لابیگرایی اقتصادی در اصل و آغاز کاری سزاوار و مورد پسند در جمهوری است.
نظام جمهوری متکی بر شرکت فعالانه مردم در امور حاکمیت است و در ابتدا هر گونه سازماندهی مردمی مانند لابیگرایی را، برای ابراز نظر و خواسته‌هایشان خوش‌آمد میگوید، که در آغاز کار هرگز به دلیل نیت خیرشان در قالب تعریف فساد نمی‌گنجند.
ولی لابی زمانی عامل فساد و سیمای مخرب به خود پیدا میکند که برای رسیدن

---

[۱۰۸] lobby

به هدفهایش راه قانونی معین شده در جمهوری و شیوه‌های مقرر در نظام را دور میزند و کوشش به خرج میدهد، نظر گروه اندکی را بدون چالش انتخاب به حق بنشاند.

در این حالت، لابی فساد آفرینی پیشه کرده است، چراکه حکمفرمایان نظام را به بدی‌استفاده از قدرتشان با پایمال کردن اصول بنیادی نظام بر می‌انگیزد.

به هر حال، از آنجایی که نه تنها بزهکار بلکه نیروی جنبنده آن نیز در اینگونه خلاف‌ها محکوم است، نظام در چنین مواقعی موظف به ستیز با لابی و پیگیری قاطعانه نفوذ آن در نظام است.

۹ ناهمبستگی با ایدئولوژی

بسیاری از نظام‌های ایدئولوژیگرای برنهاده راغب و بیتاب میکوشند ایدئولوژی خود را به طریقی در کالبد و ساختار جمهوری گنجانیده، از امتیازات نظام جمهوری در ساماندهی جامعه بهرهمند شوند.

برآیند اینگونه آمیختگی و آمیزه سیاسی پیدایش سانی نظام جمهوری مشروط به ایدئولوژی خاصی است که همانندی آن با جمهوری ناآمیغ بسیار مبهم است، اگرچه اینگونه نظامهای ترکیبی جسورانه تظاهر برتری و داعیه اصلاح جمهوری دارند.

البته این ادعای برتری نظام‌های ترکیبی پیوسته بحث‌آفرین است، زیرا بواسطه محدودیت‌های ایدئولوژی چیره‌دست بر این نظام‌ها همواره به ناگزیر بسیاری از اصول بنیادی جمهوری از نظام ترکیبی زدوده میشوند، تا مرزی که از اصالت جمهوری در برخی از آنان نشانی بجز نام جمهوری بر نظام به جا نمی‌ماند.

به هر چهره، فزونی اینگونه ادعاها بررسی موشکافانه‌ی کاربرد و جایگاه ایدئولوژی‌ها را در جمهوری موجه میکند.

جهت برداشت بهتر از این تناقض در دیدگاه‌ها و تسهیل ارزیابی هنایش‌های بنیادی پیوند یک ایدئولوژی به جمهوری، نخست ویژگی‌ها و مفهوم ایدئولوژی سیاسی را میباید روشن نمود، هر چند واژه ایدئولوژی با وجود کاربرد فراوانش

در مباحث سیاسی یکی از گنگترین و چندپهلوترین گزاره‌های زمانه به شمار می‌آید.
از این رو با ملاحظه و بازشکافی همه تعریف‌های گوناگون از ایدئولوژی، در جوی یک تعریف ساده و میانبها[۱۰۹] ولی کاربردی، در این نوشتار سرمجموعه‌ی اندیشه‌ها، پندارها، باورها و تئوری‌ها برای استدلال و توجیه یک گونه رفتار و عملکردهای سیاسی خاص، ایدئولوژی[۱۱۰] [۱۱۱] نامیده میشود.
در این میان، آشنایی با چندین سازه بنیادی ایدئولوژی، شناسایی آن را رسا از میان دیگر اندیشه‌های موجود باز میگشاید.
نخستین ویژگی نشانگر ایدئولوژی در امر گروهی بودن و وجه اجتماعی آن گنجیده است که نیازمند به پیروان گردن‌نهاده‌ی قاطع و هواداران مصمم برای ابراز وجود و تاکید به هویت گروهی خود است.
اگرچه هر ایدئولوژی همواره دارای چندین سرشناس و بلندآوازه میباشد که با صدای بلندپروازانه و اغراق‌آمیزشان تنور بویه‌ی آن ایدئولوژی را شعله‌ور نگه میدارند لیک تکنفری و فردگرایی با مایه ایدئولوژی متقارن نیست و یک مانع جدی برای آفرینش احساس همبستگی در میان پیروان یک ایدئولوژی و اتحاد گروهی آنان تلقی میشود.
دیگر نشان گویای ایدئولوژیها را میتوان در اعتماد سرسختشان به بر حق بودن

---

[۱۰۹] value-neutral

[۱۱۰] واژه Ideology از زبان یونانی به معنای "دانش اندیشه" برخاسته است. ولی در برداشت امروزی این واژه در واقع به معنای خود اندیشه، به خصوص اندیشه‌های سیاسی که بر عقاید و دیدگاه سیاسی‌ای صحه میگذارند، استعمال میشود.

[۱۱۱] واژه ایدئولوژی برای نخستین بار در سال ۱۷۹۶ از فیلسوف فرانسوی Destutt DE Tracy به کار برده شد.

و حق به جانب بودنشان یافت که با پافشاری بر تمامیت و درستی نگاه خویش، باورهای خود را به دیدگاه‌شان بهترین و برتر در قیاس با دیگر ایدئولوژی‌ها میپندارند و این برتری را در کلام و کنش‌های تا حدی تحقیرآمیز و دشمنانه به نمایش میگذارند.

دیگر نشانی مشترک ایدئولوژی‌ها نبود پایه علمی آنان با وجود استدلال به آگاهی کامل‌شان از رویکردهای جهان است. چنانچه درستی یا نادرستی یک ایدئولوژی از طریق علمی اثبات‌پذیر نیست، بلکه سراسر اندیشه و تئوری‌هایش برخاسته از یک جهان‌بینی پرسش‌آفرین است که اثبات صحتش را به پیروانش دایم بدهکار میباشد.

افزون بر آن، نگاه جهان‌بینی ایدئولوژی و اصول و هنجارهای[۱۱۲] بنا نهاده بر آن پس از ریختار[۱۱۳] بینش همادی‌اش و درنگی در گشایش اندیشه، منجمد شده و برای همیشه تحول‌ناپذیر به شمار میآیند، تا جایی که هیچگاه ایدئولوژی چیره‌دست به شکست و لغزشهای خود قانع نمیشود، اغلب تنها از راه انقلاب و شورش در جامعه برانداخته میشود.

ولی بی‌تردید دخیل‌ترین نشان هر ایدئولوژی را میتوان در غرض قاطعانه و تلاش‌هایش پی پیشه‌ورکردن باورها و اندیشه‌اش در جامعه شناخت، از آنجایی که هیچ ایدئولوژیی تنها به تعریف و بازنمود جهان قناعت نمیکند. بلکه همیشه دیده به اجرای باورهایشان در جامعه دارد و خواستار تحقق ایدئولوژی‌اش در سطح جامعه، یا حتی در سراسر جهان هست.

این پنج سازه مشخص کننده ایدئولوژی در مجموع، دیدگاه بسته و جهان‌بینی

---

[۱۱۲] norm

[۱۱۳] formation

یک بعدی آنرا رونما میکند که در آستان قدرت چهره خودسر خود را جلوه داده، ایدئولوژی‌های مغایر را معیوب و خام‌اندیش انگاشته، ناشایسته‌ی عهده‌گیری مسئولیت از مداخله در حکمرانی بازمیدارد.
بنابراین مایه بهت و شگفتی نیست که کمابیش تمامی نظام‌های جمهوری ترکیبی آمیخته با یک ایدئولوژی خاص پس از گذر زمانی به وضع استبدادی کشیده میشوند و ایدئولوژی چیره در چنین نظام‌هایی رقیبان و هماوردهای سیاسی خود را یا با خردشماری و بدگویی و یا با زور و فشار از عرصه سیاسی بیرون میراند.

لیک اینگونه تنگ‌بینی سیاسی بیگانه به آرمانها و بنیاد جمهوری است، چنانچه آزمون تمامی مشخصه‌های قید شده در بالا با شناسه‌های نظام جمهوری آنی نمایان میکند که درونمایه جمهوری با خصلت‌های یک ایدئولوژی در تضاد است.
جمهوری با فردگرایی هرگز در ستیز نیست چه بسا آن فردیت اندام جامعه را توان و رنگینه میبخشد و ارجمندی افراد را به عنوان شخصی خودمختار باب ستایش قرار میدهد.
افزون بر آن، جمهوری نه تنها هیچ پافشاری و اصراری بر درستی و یا نادرستی باورهای خود و دیگران ندارد بلکه بر خلاف آن به هیچ پیش‌آگاهی از حقانیت نمیگرود و تنها راه تکاپوی حقانیت را نشانگذاری میکند. جمهوری همچنین شرط تحول‌پذیری را که پاره‌ای اساسی از ساختارش است، بی بند و آوند بایسته پیشرفت و ترقی خود میداند.
وانگهی برجسته‌ترین تباین میان جمهوری و ایدئولوژی را در نقشی که هر کدام در جامعه ایفا میکنند میتوان دریافت. جمهوری، بر خلاف ایدئولوژی، خود را

در نقش مجری در جامعه عرضه نمیکند بلکه به عنوان ناظم جامعه تنها با برپایی چارچوب بنیادین خود یک میدانگاه سیاسی عادلانه و ثمربخش برای عملکرد حاکمیت در اختیار جامعه میگذارد.

پس در پایان تمامی بازنمودهای بالا نمایان میشود که جمهوری از شناسه و ویژگی‌های ایدئولوژی برخوردار نیست. بلکه آنرا به زبانی شیوا و رسا، میباید برآمد آیین‌ها و جمعی حقوق بنیادی تصور کرد که با تکوین محوطه سیاسی زیبنده‌ای برای یک زمامداری دادگسترانه و مبنا بر ارزشهای انسانی، پشتوانه پیشرفت معنوی و مادی جامعه در بلند مدت است.

و به وارون ایدئولوژی‌ها، در یک نظام جمهوری همه هنجارها و دکترین‌های[۱۱۴] برخاسته از آرمانهای انسانی پی‌ریز در تحول هستند و بخویش از پیش ندانسته در تداول با بینش عمومی مردم جامعه شکل و شمایل پیدا میکنند، عملکردی که هر گونه پیوند و تناسبی با یک ایدئولوژی، چه درست و چه نادرست، آنرا در روند طبیعی گوالش خود بازمیدارد.

از سوی دیگر، آیین‌های نظام جمهوری، بی‌نیاز از هر سانی ایدئولوژی، چه مشروط کننده چه یارانه و خط‌مشی‌گذار، از حیثیتی همه رهه خودسازگار[۱۱۵] بهره‌ور هستند که از این لحاظ هر گونه پیوند به یک ایدئولوژی خاص بیواسطه آسیب به بنیاد آزادمنشی، برابرنگری و دادپروری جمهوری میرساند.

بنابراین باید مقر آمد که در نهان جمهوری در چنین نظام‌های ترکیبی کاربرد بنیادین و کارآیی چشمگیری به جا نمی‌آورد و چاره‌ای بر دشواری‌های ریشه‌ای نظامهای ایدئولوژیگرا برنمی‌اندازد. آمیزه جمهوری با ایدئولوژی‌های متناهی به

---

[۱۱۴] doctrine

[۱۱۵] self-consistent

یک جهان‌بینی خاص و شایق به خودسری هرگز نظامی مدرن و دور از خشک اندیشی و جزمیت به ثمر نمی‌آورد.
توفیق این پیوند بیش از یک رویا و کوراب سیاسی نیست و ناساز با چشمداشت عموم حتی سبب رواج دوپهلویی، افژول[۱۱۶] سراسیمگی و سرگردانی رای‌ها در جامعه میشود. چرا که هر گونه بند کنشگری آیینهای جمهوری و جایگزینی دیدگاهش با یکان ایدئولوژی آمرانه قابلیت‌های برازنده جمهوری را از آن میزداید و ناتوان و ناکارآمد آنرا در برآورده کردن انتظارات عموم از یک نظام جمهوری بی‌بازده میکند. این ناکامی در ادامه به گمراهی همه جانبه، هم از سوی مردم آشنا به جمهوری و هم از سوی هواداران ایدئولوژی حاکم بر نظام میفرجامد، هر کدام مایوس و تلخ کام از برآیند نظام آهو[۱۱۷] را در آمیزش زبونی[۱۱۸] دیگر اندیشه میجوید.
گذر دشواری‌های این آمیزش از مد نظر نمایان میکند که این دشواری‌ها از سر دشمنی انگیزه جمهوری با رای ایدئولوژی‌ها برنخاسته‌اند. بلکه جمهوری جایگاه سیاسی دیگری را برای کنشگری ایدئولوژی‌ها در نظام نگریسته است. از دیدگاه جمهوری همه ایدئولوژی‌هایی که با ارزشهای انسانی و آرمانهای آدمگرایانه در سازش هستند، از آن حقوق برابر و اختیارات همتراز برای دسترسی به آرمانهای خود در یک جولانگاه سیاسی مشخص و محدود به چارچوب آیینهای جمهوری هستند. در پیرامون این حوضه سیاسی هر ایدئولوژی با ساماندهی خود از دیس حزب و دسته‌های سیاسی میتواند باورها و اندیشه‌های خود را عادلانه و آراسته ترویج دهد.

---

[۱۱۶] تحریک
[۱۱۷] عیب، تقصیر
[۱۱۸] ضعف، ذلت

اگرچه جامعه‌ی جمهوریخواه برای پذیرش همه گونه ایدئولوژی‌ها سرگشوده است، لیک نظام جمهوری به هیچ ایدئولوژی اختیار برنهادن نظریاتش بر دیگران با زد و کوب نمیدهد. در این سامانه سیاسی تنها ملاک کاربرد اندیشه و باوری سزیده[۱۱۹] نظام، استواری آن بر پشتیبانی بیشین مردم و میزان سوددهی آن برای نظام و جامعه میباشد، نه درشتی تعصب به اندیشه و یا جذابیت آن رای و باور. در جمهوری دادپرور مد نظر، رقابت و ناورد میان ایدئولوژی‌هایی که از حق و حقوق یکسان در تحقق سیاسی‌شان برخوردار هستند، مهار شده است. زد و خوردهای متداول میان ایدئولوژی و آرمانشهر[۱۲۰] در جمهوری به انقلاب و کودتا نمی‌فرجامند بلکه تنها به بطلان رای حاکم و گزینش حزب مخالف منجر میشوند. در نظام جمهوری دادپرور بازیچه‌های سیاسی ایدئولوژیها دامنگیر سرنوشت انسانها نمیگردد و هر تحول سیاسی سرگذشت مردم را متزلزل و به باد فنا نمی‌سپرد.

ایدئولوژی در این میان نیروی آغالنده سیاسی را به جا می‌آورد که با ترغیب و تشویق مردم، هموندان جامعه را به سوگیری و سویابی و پرداختن به سرنوشت خود و جامعه جمهوری وامیدارد.

---

[۱۱۹] لایق

[۱۲۰] Utopia این واژه نخستین بار در سال ۱۵۱۶ در رومانی از توماس مور (Thomas Morus) هویدای همگان گشت. ریشه کلمه یونانی به معنای *’ناکجا‘* میباشد. در جامعه‌شناسی آرمانشهر به هر گونه دید ساختاری از جامعه‌ای، چه در آینده و یا در حال حاضر ولی در دیگر دنیای مجازی و پندارین، گفته میشود که با پیش کشیدن نقد از نقص و عیب‌های جامعه کنونی و اشتیاق به تغییر وضعیت حاکم در جامعه، چشم‌اندازی از جامعه‌ای بی‌کاست و کمی ارایه میدهد. طبق نظریه‌ی مانهایم (Karl Mannheim) در هر جامعه‌ی سالم و در حال رویش معنوی، دیدگاه حاکم، ایدئولوژی، همواره در ستیز و رقابت با دیدگاه مخالف، آرمانشهر، که در رویای جامعه‌ی بهتر است، میباشد.

پس تمامی این سخنان گویا میرسانند که جمهوری بخویش با فرایافت ایدئولوژی ناسان است و یگانه در شکل بی‌بند به ایدئولوژی خاصی سزامند زامداری است. جدایی ایدئولوژی‌ها از نظام امری بایا[۱۲۱] و حیاتی برای پایندگی و دادپروری نظام جمهوری است.

---

[۱۲۱] واجب

۱۰ تحول‌پذیری جمهوری

گذر زمان تنها ماندگار ثابت در جهان خاکزاد را تا به امروز نشان میگذارد. طبیعت در پیرامون آدمی همواره در روند دگرگونی است، هیچ بهاری همانند بهارهای پیشین نیست، هیچ صخره‌ای تا جاودان آرمیده نیست.
در گیر و دار این پیشایند، آدمیزاد آفرینشی است همانند دیگر آفریدگان در آغاز ناتمام که در پی پایستن هستی خود سوی به تکامل برکشیده است.
منش او نیز از این گردونه دگرش رها نبوده و پیوسته در پیراگیر[۱۲۲] آفرینش با گذر زمان بر پیدایش است. خرد کنجکاو او همواره در تلاش کاوش جهان در فراسوی هستومند است، منش آزادگرای او همواره در پی شناخت مرز توانایی خود است. ستیز و طغیان هر نسلی از اندیشه با نسل‌های پیشین واگرایی[۱۲۳] دیدگاه‌ها را رخشان چشم برانداز میکند.
ارزشها و خواسته‌های آدمی هرگز در نورد زمانه یکریز و یکنواخت نبوده‌اند بلکه بازتابی از وضعیت و ساماندهی جامعه و میزان موانست هنجارهای جامعه با خواسته‌هایش همی بوده‌اند. بدان گونه که آدمی هنگام بروز ناامنی و نابسامانی خواهان نظم و امنیت بوده، در دوران آسایش بیوس به برابری و عدالت می‌بسته

---

۱۲۲ envelope
۱۲۳ divergence

و در زمان استبداد دریغ آزادی میخورده است.
با این همه و با وجود سراسر برهم چیره بر روند سرنوشت آدمیزاد، از میان تمامی تحولات پیش‌آمده یک گرایش به سوی خودشناسی دیده‌ور میگردد که نشانگر آشکار تمرکز فزاینده بینش آدمی به سوی شناخت جوهر هستی خویشتن است.
این نیروی رباینده به سوی شناخت بهتر آدمی از خود و تمرکز بینش او به انسانگرایی را میباید براستی نیرویی غریزی و در گوهر آدمی نهفته پنداشت، زیرا این پیشامد بدون هنایش بیگانه‌ای در آن پیدایش شرایط مناسب و آزادیهای لازم بیواسطه رخ میدهد.[١٢٤]
مرور سرگذشت آدمیزاد در قیاس با خواسته‌های او رخشان هویدا میکند که آدمی بازیچه نیرویی بالادست طبیعت نیست بلکه او هم نقش برجسته‌ای در تعیین سرنوشت خود ایفا میکند، هر چند در حیطه توانایی‌هایش دستخوش نیروهای خودکام طبیعی است. ناآگاهی آدمی از عامل رویدادها و ناتوانی و زبونی او در افسار نهادن بر رسوخ طبیعت به بخت و سرگذشتش هرگز حاکی از بی‌اختیاری و نبود آزادی در اداره سرنوشت او نیست. بر خلاف آن، سراسر هنایشهای برونی و پوشیده بر خرد او و تعبیر او از شگون و بدشگونی همه گونه تایید میکنند که سرنوشت آدمی با بخت دیگر هستومندان در جهان که بیرون از نفوذ و زمام او هستند، همواره به هم تنیده است.
آدمی به تباین میان خود و دیگر هستومندان هشیار است و با هنجارسازی گزینه

[١٢٤] بی‌تردید سازه‌های فراوانی بر ظهور دوره رنسانس در شمال ایتالیا از سده ۱۵ میلادی هنایشگذار بوده‌اند. ولی نقش مهم جمهوری‌های شبه اولیگارشی در آن منطقه با ارایه آزادی‌های فردی به شهروندان و فزونی ثروت همگانی در آغاز انسانگرایی با الهام‌گیری از میراث یونان و روم باستانی در برگشت دیدگاه از دنیای معنوی دینی به دنیای هستی انکارپذیر نیست.

آدمیت، داوخواهانه رفتار متمایز از طبیعتش را میپسندد و کردار دیگری را سرمشق خود قرار میدهد.
در این راستا، او با مغاک کردن شناخت خود از رفتار، کردار و سازه‌های منشش به چندسانی سرشت خویش آگاه شده است. او به دامنه کشاکش منشش بر همزیستی در یک انبوه روی آورده است و دریافته است که همه سازه‌های منش او بنیادساز و ارزنده نیستند بلکه برخی بنیانکن و مخرب کاربست مینمایند. همانا آشنایی آدمی با بیناب سازه‌های منشش از آن پس او را ناچار به ارزیابی هنایش آنان بر سرنوشتش کرده است.
فرایند ارزیابی نامبرده از سازه‌های منش آدمی به نگارش و درج مجموعه‌ای آیینهای اخلاقی ارزنده در یک جامعه وانمودین[۱۲۵] سرمی‌انجامد که هنجارهای رفتار آدمی را در آن برش زمان به سامان کیش مشخص میکنند و بر حسب شناخت او تا آن هنگام قطعی و کامل استنباط میشوند.
ولی از سوی دیگر با هر گام پیشتاز آدمی در مسیر خودشناسی، هر ارزش با اعتبار پیشین در جامعه میتواند منزلت و پشتوانه‌اش را باخته، مطابق با دیدگاه نو تحول بیابد، چه بسا ارزشهایی که شاید زمانی پیشرفته انگاشته میشدند ناگهان پس‌افتاده جلوه بکنند. از این رو تا هنگامی که پایان شناسایی منش آدمی را تاری پوشیده است، تحول ارزش‌ها مشکل‌آفرین در جامعه مینماید و گنجایش تحول‌پذیری هر جامعه‌ای را به چالش جدی میکشاند.
و تا زمانی که نه مراد و نه آینده‌ی فرایند گسترش بینش آدمی، هیچیک بر کسی آشکار نیست، تنها تراز ارزیابی رفتار و ارزشهایی که درخور جولان بر خود هموار نمودن تمامی تحولات میآید، یگانه دانایی چگونگی زیست آدمی نسبت

[۱۲۵] artificial

به گذشته او ارایه میدهد.
در نهان اتکا به این یگانه تراز آدمیزاد را قادر میکند کیفیت زندگی خود را با گرایشش به تحول‌پذیری و گزینش ارزشهای برتر بهبود ببخشد و اراده خود را بر سرنوشتش روان گرداند.

بنابراین هر نظامی که آهنگ نظم و ترتیب بخشیدن به همزیستی انبوه را دارد بی درنگ با چالش تحول ارزشها در جامعه روبرو خواهد شد.
نظامی که پابند به ارزشهای تغییرناپذیر است و قواعد و بنیاد خود را برگشت ناپذیر گمان میبرد، هر چند این ارزشها زمانی خواسته جامعه بوده‌اند، در پی زمان دستخوش تنش درونی و درگیری‌های فرساینده، به مردم بیگانه و به خود یگانه خواهد شد. مردم در چنین جامعه‌ای پس از چندی ارزشهای بنیادی و سرنوشت‌ساز خود را در نظام بازتابیده نمی‌یابند و نظام از دیگر سو به پشتیبانی و هواداری مردم از خود نائل نمی‌آید.
نظامی با رابطه گسیخته به مردم و بدون پشتیبانی بنیادی آنان هرگز شایسته پابرجا ماندن نیست و هیچگاه از پایداری نهادین برخوردار نخواهد بود چنانچه هر نظامی بر پایه و ستون ایستادگی مردم استوار است .
پس توانایی تحول‌پذیری برای هر نظام مردمی امری حیاتی و ملزوم است. نظامی کارساز است که خود را به خواسته‌های مردم و آخرین شناخت آنان از ارزشهای آدمی و معرفت آدمیزاد وفق بدهد، یا به بیانی دیگر نظامی خوداستوار و پویامایه باشد.
درونمایه جمهوری دادپرور خوداستواری نظام است که سخن از کمال و داعیه تمامیت ندارد بلکه برخاسته از شناخت آدمی و انتظارهایش از زیست و زمانه،

جامعه را شایان همزیستی سامان میدهد و به سبب پروراندن منش آدمی و تطبیق ارزشها در جامعه نظم به جا میآورد.
جمهوری از هر گونه افسانه‌پردازی و پروراندن رویای برائت عقل کل و خیال گنگ از انسان کامل که هیچ پیوندی به حقیقت هستی ندارند پرهیز میکند. هستی آدمیزاد با منشی خودپوینده و اراده‌ای خودمختار یگانه حقیقتی است که جمهوری آن را ارج می‌نهد و به آن خستو میشود.
از آنجایی که پیکره ساختار نظام جمهوری بر ستون انسانگرایی استوار است، نظام جمهوری نیز راغب بینش آدمی دستخوش دگرگونیهای بنیادی در گذر تاریخ بوده است آنچنانچه دید و نگر جمهوری امروزی اندک به جمهوری‌های پیشین مانست.
برای نمونه همانگونه که آرمانها و ارزشهای بنیادین نهاده در جمهوری یکم فرانسه اندک با جمهوری روم باستان هم آسا بوده، هر جمهوری مدرن امروزی نیز با جمهوری یکم و دوم فرانسه بسیار متمایز است.
نگاهی به تاریخچه گوالش جمهوری رونما میکند که پیدایش جمهوری و پیشرفت آن همه رهه فروزانفر نبوده است بلکه روند آکنده از فراز و نشیب خود را سرشار از برهه‌های تلخ و تنشآلود پی سپرده است.
اگر چه این گوالش هیچگاه تهی از آزمونهای سهو، کژروی‌های دردناک و تندروی‌های بیهوده نبوده است[۱۲۶] ولی جمهوری همواره توانسته است از بهر تحولپذیری‌اش از لغزش‌های خود برگذرد و با اجرای تغییرات لازم جهشی از

---

[۱۲۶] برای نمونه میتوان از دوران ترور و وحشت در جمهوری یکم فرانسه در سالهای ۱۷۹۳— ۱۷۹۴ به رهبری ماکسیمیلیان روبسپیر که به پاکسازی جامعه و اعدام چندین هزار نفر انجامید و یا پذیرش و نهادینه سازی برده داری در ایالات متحده آمریکا پس از کسب استقلال تا آغاز جنگ داخلی و الغای قانونی آن در سال ۱۸۶۵ یاد برد.

سردرگمی به سوی ترقی و بهبودی نظام پیشی گزیند.
از این حیث جمهوری نظامی تجربه‌پذیر و کارآزمایی به جامعه ارایه میدهد که خواسته‌های بخصوصی را بر جامعه تحمیل نمیکند بلکه براستی تابع اراده مردم آن جامعه خود را به شناخت و معرفت انبوه سازش میدهد.
بنابرهمین ویژگی، جمهوری قابل تقلید و انتقال‌پذیر نیست و هیچگونه مانشگریی[۱۲۷] را بر نمی‌تابد. ساخت و رخسار جمهوری سرآمده در هر کشوری، گنجیده از ارزش‌ها و مشخصه بینش آن جامعه است که با دیگر جمهوری‌ها آشکارا متمایز است. توفیق جمهوری مجال پیمودن رشد طبیعی نظام را در هر جامعه‌ای میطلبد تا با فرهنگ و سنت آن سرزمین درآمیخته و سیمای مورد پسند و برگزیده‌ی آن جامعه را بر خود بپذیرد. تنها لازمه برقراری جمهوری نهادینه کردن آیینهای بنیادی جمهوری است که چارچوب کارکرد نظام را ترسیم میکنند، همراه با فرصت بسنده به جامعه تا به شناخت خواسته خود نائل شود و سرنوشت خود را اختیار کند.
برقراری این نزدیکی و پیوند لازم با مردم در نظام جمهوری ایجاب میکند سیاست به امری همگانی مبدل شود و همه کس مسئول عملکرد خودشان، سهیم در سیاست روزمره و وقایع جامعه بشوند.

از این رو نظام جمهوری به تمام معنی برخاسته از اراده مردم است، نظامی از مردم و برای مردم که تابع خواست مردم سرگشاده و روباز به سراسر تحولات نیازمند برای تعیین سرنوشت همگانی جامعه اشتیاق میورزد و از هیچ پشتیبانی مردم و همکاری آنان در حاکمیت دریغ ندارد.

---

[۱۲۷] imitation

جمهوری دادپرور، نماد برابری و همبستگی، دور از هر گونه تفرقه‌سازی و طبقه بندی انبوه جامعه، به کارزار روبرویی با هر قبیل تبعیض میشتابد و خود را مکلف میداند همه کس را، چه مخالف چه موافق نظام، چه تهیدست چه ثروتمند، چه فرهیخته چه عوام به دیده آدمی بنگرد و همه را از نظام پابرجا بهرهمند سازد.

اراده جمهوری دادپرور برای ساماندهی جامعه یکتا با بهزیستی همه‌ی مردم برآورده میشود!

جمهوری دادپرور کتابی فلسفی سیاسی است که با روش عقلانی و نگاهی انتقادی به اصل و حقانیت نظام جمهوری میپردازد و رابطه حاکمیت و مردم را در چنین نظامی و نقش فردی انسانها و زندگی سیاسی آنان را در جامعه بازمینماید.

در این کتاب ناسازگاری جمهوری با هر گونه ایدئولوژی مورد نقد و ارزیابی قرار میگیرد و در پی آن بر شناسه دادپروری نظام تکیه زده میشود.


ISBN 978-3-00-053980-0